

اختلافات ما

محمد رضا شالگونی

رفقای عزیز راه کارگری!

نامه سرگشاده درونی به امضای ... نفر از رفقا ، ضربه بزرگ و بی سابقه ای بر فضای اعتماد و همکاری رفیقا: روابط تشکیلاتی ما وارد آورده است. نامه ظاهراً اعتراضی است به یک "رهبری در سایه" و "شماری اندک افرادی که گویا در "نهادهای غیرمنتخب که در واقع کارگزاران مرکزیت هستند" جا خوش کرده و چنان فیه مسمومی در "چند ما اخیر" به وجود آورده اند که حتی نفس کشیدن را بر اعضای سازمان دشوار کرده است. خود نامه ناگزیر از خود می پرسد که اینها مشخصاً چه کسانی هستند و چگونه و با چه قدرتی می توانسته اند بر "اکثریت اعضای سازمان" مسلط شوند؟ آیا کمیته مرکزی (که اکثریت اعضای آن جزو امضاء کنندگان نامه سرگشاده اند) توانسته اینها را تحت کنترل در آورد یا از نهادهای غصب شده برکنارشان کند؟

این سؤال به جا و کاملاً طبیعی. خوانندگان نامه که در یک ماه گذشته مرتباً تکرار شده ، از طرف امضاء کنندگان همچنان بی جواب مانده است. آنها در پاسخ های شان به سوالات مکرر خوانندگان نامه ، در باره هر چیزی ص کرده اند جز نام متهمان و موارد و دلایل اتهامات مطرح شده. و این شیوه پاسخ گویی خود سؤال ناگزیر دیگری میان آورده که اگر امضاء کنندگان نامه سرگشاده خواهان حل مسأله از راه های اصولی هستند ، پس چرا از بیان دلایل مشخص اتهامات سر باز می زنند؟ آیا انتظار دارند ادعاهایشان بدون دلیل و حتی بدون ذکر موارد اتهام پذیر شود؟ آیا متهمان را چنان خبیث می دانند که حتی حق دفاع از خود را برای آنها زیادی می دانند؟ به نظر می بعضی از امضاء کنندگان نامه مناسب ترین پاسخ به این سوالات ناگزیر را درشت گویی ها و تهدیدهای بیشتر می و حتی سؤال کنندگان را به ایجاد فضای پلیسی متهم می کنند. چنین پاسخ هایی هستند که لحن اولتیماتوم وار سرگشاده را تکمیل کرده و ما را متقاعد می کنند که این نامه ، دست کم برای بعضی از امضاء کنندگان آن ، بیش از چیز دیگر در حکم یک اعلام انشعاب بوده است.

در حقیقت ، نقش اتهامات طرح شده در نامه سرگشاده این است که فضای لازم برای بیان دو محور تعیین کننده آ فراهم سازند: یک اولتیماتوم در کنار یک طرح تشکیلاتی. نویسندگان نامه دقیقاً پس از اشاره به "مفوله دیدگاه مدعی هستند" در این چند ماه مشکل ساز و انرژی سوز شده" ، و پس از بیان ضرورت حذف آن ، هشدار می ده "علیه روش های ویرانگر" خواهند ایستاد و "بیش از این نه سکوت" خواهند کرد و "نه تمکین". این اولتیماتو شرایطی اعلام شده است که بحث در باره مسأله "دیدگاه" از ماهها پیش در سازمان جریان داشت و "با فرصت برابر" هم جریان می یافت. گرچه تسلیم شدن به اولتیماتوم زورگویانه در هر شرایطی خفت آور است ، اما گذاشتن به آن در یک جمع داوطلبانه و کمونیستی غیر قابل بخشش است. بی تردید ، نویسندگان نامه با اولتیماتوم ادامه بحث در باره ستون "دیدگاه" را بلا موضوع کرده اند.

بعضی از امضاء کنندگان نامه اصرار دارند که تفسیر معترضان به آن در باره طرح تشکیلاتی اشاره شده ، بی پایه دلبخواهی است. حقیقت این است که متن نامه درک تشکیلاتی آشفته و متناقضی را به نمایش می گذارد ، زیرا کردن در مسیرهای مختلف یا بیان و اتخاذ تاکتیک های متفاوت" با اتحاد در عمل قابل جمع نیست. با شناختی که از تک رفقای امضاء کننده نامه سرگشاده داریم ، بعید است که همه آنها طرفدار سازمان چند تاکتیکی باشند. اما تناقض متن نامه جای تردیدی باقی نمی گذارد که نویسندگان نامه به سازش یا دست کم ، به ائتلاف (شاید هم مصلحتی طرفداران تشکیلات چند تاکتیکی دست زده اند. در هر حال ، نیت و طرح نویسندگان نامه هر چه باشد ، اولتیماتوم در باره حذف "دیدگاه" ، جز جاده صاف کنی برای تشکیلات چند تاکتیکی معنای دیگری نمی تواند داشته باشد. نا به سابقه بحران مربوط به "دیدگاه" به نحو متقاعد کننده ای نشان می دهد که نامه سرگشاده ، خواست و شیوه طرفداران تشکیلات چند تاکتیکی را با ضرب و زوری به مراتب خشن تر از خود آنها پیش می راند.

فحشنامه رفیق تقی روزبه به رفیق روبن مارکاریان و اتهامات او در باره توطئه های یک رهبری در سایه خراب کردن او در سال گذشته را فراموش نکرده ایم. هر چند کنگره گذشته سازمان با صراحت تمام آن فحشنامه اتهام زنی ها را محکوم کرد ، ولی نامه سرگشاده درست همان فحش ها و همان اتهامات را با لحنی خشن تر از پین میان کشیده ، و امضاء کنندگان آن حتی حاضر نیستند دلایل و موارد اتهامات شان را بیان کنند. آیا این بازگشت انگیز به فضای پیش از کنگره سیزدهم نیست؟

رفیق تقی روزبه حتی در صریح ترین نوشته ها و گفته هایش در باره ستون "دیدگاه" خواهان حذف کامل آن نشد ، اما اکنون نامه سرگشاده به ضرب و زور یک اولتیماتوم ، یک سره خواهان حذف آن شده است. آیا این صاف جاده برای نه سازمان چند تاکتیکی مورد نظر رفیق تقی روزبه نیست؟

بحث های یک ماه گذشته در باره محتوای نامه سرگشاده برای من جای تردیدی باقی نگذاشته که اکثریت امضاء کنند نامه سرگشاده شاید نمی دانسته اند که اکثریت راه کارگری ها تسلیم اولتیماتوم زورگویانه آنها نخواهند شد ، ولی

می دانسته اند چه می خواهند. آن چه آنها می خواهند ، در عمل جز همان نه سازمان چند تاکتیکی و "شنا کرد، مسیرهای مختلف یا بیان و اتخاذ تاکتیک های متفاوت" نخواهد بود.

برای نشان دادن معنای عملی این "شنا کردن در مسیرهای مختلف" ، من سعی کرده ام نظرم را در باره "گره گاه ضوابط و منطق حاکم بر آنها" که رفیق تقی روزبه در نوامبر ۲۰۰۸ نوشته ، توضیح بدهم که در اینجا می آورم. نوشته مزبور این است که اولاً با تفصیل بیشتری درک تشکیلاتی او را بیان می کند و ثانیاً روی مسأله دیدگاه مته است.

با دروهای صمیمانه خدمت همه رفقا - محمدرضا شالگونی / ۱۶ مه ۲۰۰۹

نگاهی به هفت سؤال رفیق تقی روزبه

رفیق تقی روزبه در نوشته ای با عنوان "گره گاه ها ، ضوابط و منطق حاکم بر آنها" ، اختلافات مربوط به ض ناظر بر انتشار ادبیات سازمان را در هفت سؤال خلاصه کرده و جواب خود را به آنها بیان کرده است. من قبلاً یادآور شده بودم که "مشکل ما نبود ضوابط نیست ، بلکه شکل گیری دیدگاه های تشکیلاتی متفاوتی است که هنوز نتوانسته با دقت و شفافیت خود را فورموله کنند". ولی اکنون باید قبول کرد که رفیق تقی روزبه با بیان نسبتاً صریح مواضع این مشکل را ، لااقل تا حدی که به نظرات خود او مربوط می شود ، حل کرده است. من هم سعی می کنم در این نظرم را در باره سؤال هایی که رفیق تقی روزبه مطرح کرده و پاسخ های او ، به اختصار بیان کنم.

اول - رابطه آزادی بیان و آزادی تشکل

سؤال اول رفیق تقی روزبه در باره رابطه آزادی بیان و آزادی تشکل است. او می پرسد "آیا تناقض ذاتی و ماهوی آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان با اصل تحزب و تجمع وجود دارد و جمع اینها ناممکن است و باید پذیرش یکی از آنها از خیر دیگری گذشت؟ و یا اگر تناقض ذاتی بین آنها وجود نداشته باشد، این رابطه را چگونه باید فرموله کرد؟" ، جواب می گوید "رابطه آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان با حق تجمع و تحزب بی شک بسته به آن که از یک کمونیستی چه می فهمیم پاسخ های متفاوتی خواهیم داشت. اما بنظر من تضاد ذاتی بین آنها وجود ندارد. چرا که هر از آنها آشخور و منشأ خاص خود را دارند و بنابراین اصولی که نافی همدیگر باشند و الزاماً بطور ذاتی و ما در برابر هم قرار داشته باشند نیستند".

اصلاً بحث بر سر چیست؟ آیا کسی در سازمان ما گفته آزادی بیان با آزادی تحزب تناقض دارد؟ ظاهراً رفیق روزبه به نوشته رفیق شهاب برهان جواب می دهد که نخستین بار در بحث مقررات مربوط به ادبیات سازمان باره رابطه این دو در مقدمه قطعنامه پیشنهادی اش نوشت: "**آزادی بی قید و شرط بیان در یک حزب، موضوع وجودی آن حزب را بعنوان حزبی جدا از احزاب دیگر منتفی می کند. آزادی بی قید و شرط بیان در سطح جامعه به داخل یک حزب تعمیم داده شود، اصل آزادی تعدد احزاب را نقض می کند.**" نگاهی به گفته رفیق شهاب برهان تردیدی باقی نمی گذارد که او اصلاً تناقضی بین این دو نمی بیند ، تا چه رسد به "تناقض ذاتی و ماهوی". کلمات ذکر شده مربوط به بحث ما ، در استدلال رفیق شهاب برهان آنهاست که من زیرشان خط کشیده ام و خود استدلال هم به کافی روشن است و احتیاجی به توضیح بیشتر ندارد. اما رفیق تقی روزبه به جای پرداختن به استدلال شفاف شهاب برهان ، حرف های درهم برهمی زده است که پرداختن به همه آنها این نوشته را بیش از حد مطول و کسالت خواهد ساخت. در اینجا من فقط به چند مورد از آشفتگی های مفهومی در حرف های او اشاره می کنم.

۱

قبل از هر چیز باید موضع مان را در مقابل استدلال رفیق شهاب برهان روشن کنیم. من فکر می کنم حرف او ، درست است. اما نظر رفیق تقی روزبه در این باره چیست؟ او ظاهراً مخالف استدلال رفیق شهاب برهان است ، ا جای رویارویی سراسر با این استدلال مشخص ترجیح می دهد ، در باره اهمیت آزادی بیان و عواقب شوم مخالفت آن قلم فرسایی کند. نتیجه این که خواننده نوشته او ، بعد از خواندن تمام نوشته بالاخره متوجه نمی شود که آیا رفیق روزبه مشخصاً معتقد است که مثلاً کمونیست ها باید دفاعیه ای از سلطنت را در تشکیلات شان تحمل بکنند یا نه؟ یک طرف می گوید: "تصور کنید چگونه می توان در برنامه خود دفاع از پرنسپ آزادی بی قید و شرط و وظیفه و ترویج آن را گنجانند و پذیرش رابعنوان بخشی از برنامه، معیار عضوگیری قرارداد، ولی در همان حال گفت در جمع خودمان آن را قبول نداریم و اجرائش نمی کنیم!". و از طرف دیگر می گوید: "...از دو حال خارج نیست: یا از های ابراز شده واجد چنان مختصاتی است که از شمول اشتراکات پایه ای و هویت جمعی که عضو آن بوده است ، می شود و یا در چهارچوب آن و در نقد آنها و از قضا غنابخشیدن به آن قرارداد. در هر صورت اگر دامنه اختلافات باشد که امکان اقناع و تفاهم وجود نداشته باشد و اقدام مشترک بر مبنای اهداف مشترک را ناممکن سازد، فی ا دیگر مبنای وجود آورنده و قوام بخش تجمع و تشکل بر مبنای هویت و اهداف مشترک منتفی شده است که در آن صورت قاعدتاً باید به جدائی و تلاق با اصطلاح متمدنانه اندیشید". (خط زیر کلمات مال من است). معلوم است که این دو قابل جمع نیستند ، بنابراین رفیق تقی روزبه سعی می کند آنها را در طول زمان و در حین بالا رفتن از نردبان تاریخی آشتی بدهد: "...مابازای عینی این اصل در هر لحظه تاریخی در مواجهه با محدودیت های تاریخی ولی قرارداد و این بارسنگین از منزل گاه های متعدد و مهمی همچون عصر رنسانس و خردانقادی و .. گذشته است از منزلگاه هایی دیگری هم خواهد گذشت، اما از این نارسائی ها نباید فضیلت و پرنسپ ساخت. ماهواره باخود وش

نیمه بردگی و نیمه انسانی حاکم بر خود در حال ستیز هستیم و سرنوشتمان را همین نبردها تعیین می کند! ". بالاخره سؤال ما چه می شود: آیا دفاعیه از سلطنت را در یک تشکیلات کمونیستی باید تحمل کرد یا نه؟ می دانم این سؤال تقی روزبه و رفقای هم نظر با او را ناراحت می کند. بعضی از آنها در جریان بحث گله می کردند که چرا در تشکیلات کمونیستی صحبت سلطنت پیش کشیده می شود. اما آنها فراموش می کنند که با مفاهیم مهم نمی شود و بازی کرد. دفاع از آزادی بی قید و شرط، یعنی دفاع از آزادی همه افراد انسانی و از جمله مخالفان و (حتی می گفت) به ویژه مخالفان، در همه مسائل. بدیهی است هرکسی که از آزادی صحبت می کند، قبل از همه از آزادی خودش صحبت می کند؛ فرضی جز این نشانه هالوگری سیاسی است. اما تأکید بر آزادی مخالفان، معیاری است درک شما از آزادی را محک می زند و تأکید بر پذیرش آزادی جریان مخالف نهایی (مارژینال) در طیف سیاه معیار مشخصی است برای محک زدن حد تحمل شما. بنابراین وقتی کسی از آزادی "بی قید و شرط بیان" در داخل جمع صحبت می کند، روشن کننده ترین سؤال از او این است که آیا حتی حضور طرفداران جریان مخالف نهایی، سیاست را هم در آن جمع قابل تحمل می داند؟ پاسخ این سؤال این نیست که "ما داریم از جمع کمونیست ها صحبت کنیم". نمی شود از "آزادی بی قید و شرط" صحبت کرد و در همان حال گفت منظورمان جمع کمونیست هاست؛ چیزی که "مبنای هویت" آنها را نفی کند، باید کنار گذاشته شود. اگر منظورمان از آزادی بی قید و شرط، آزادی و شرط باشد، حرف هامان به حد همان شعارهای داستان معروف "۱۹۸۴" جرج اورول سقوط خواهد کرد: " ه هم برابرند، اما بعضی ها برابرترند" یا "جنگ همان صلح است".

۲

رفیق تقی روزبه ظاهراً برهان قاطعی دارد که آن را مانند ذوالفقار علی مدام بالای سرش می چرخاند و به اصطلا "هل من مبارز" می طلبد: "چگونه می توان در برنامه خود دفاع از پرنسپ آزادی بی قید و شرط ... را گنجاند در همان حال گفت در مورد جمع خودمان آن را قبول نداریم؟" خود این سؤال نشان می دهد که رفیق تقی روزبه تفاوت یک جمع داوطلبانه و جامعه توجهی ندارد. عضویت در جامعه را کسی انتخاب نمی کند؛ ما همه بی آن که بخواهیم در جامعه ای (مثلاً در ایران، عراق یا آمریکا) به دنیا می آئیم و اکثریت قریب به اتفاق مان حتی بخواهیم نمی توانیم جامعه خودمان را ترک کنیم. در حالی که جمع داوطلبانه جمعی است که عضویت در آن؛ تعریف، به تصمیم فردی خود ما بستگی دارد. و در جمع های داوطلبانه ای که برای مداخله در "فضای عمومی" می شوند (که احزاب سیاسی در دنیای امروز، از آن جمله اند)، این تصمیم فردی معمولاً با محاسبه چشم گیر صورت می گیرد. بنابراین وجود جمع های داوطلبانه این چنینی (مخصوصاً آنهایی که در ارتباط با مبارزات ط محروم ایجاد می شوند) خود نشانه وجود حدی از آزادی است که از آزادی بیان بالاتر است. در واقع، آزادی تش هم به لحاظ منطقی و هم به لحاظ زمانی، به دنبال آزادی بیان و در ادامه و گسترش آن، شکل می گیرد و مستقر شود و قاعدتاً با دشواری بیشتری به دست می آید.

با توجه به تفاوت یاد شده میان جامعه و جمع داوطلبانه، ببینیم تأکید بر بی قید و شرط بودن آزادی بیان در هر دو، به چه نتایجی می تواند بیانجامد. تأکید بر بی قید و شرط بودن آزادی های بنیادی و از جمله آزادی بیان در سطح د، تأکیدی است بر عمومیت این آزادی ها، یعنی شمول آنها در مورد همه افراد انسانی و در همه مسائل مربوط به زندگی شان. جهت این تأکید عمق و گسترش دادن به آزادی است. اما وقتی از این یا آن جمع داوطلبانه می خواهد؛ مثلاً به آزادی بی قید و شرط بیان در درون خودش تن بدهد، یا (به قول رفیق تقی روزبه) "طبقه بندی" انسان کنار بگذارد، جز این است که از آنها می خواهیم که از مرزبندی با دیگران دست بردارند؟ مثلاً کانون نویسندگان از آزادی اندیشه و بیان " بی حصر و استثناء " دفاع می کند. معنای این اصل که هویت بنیادی این جمع داوطلبان تشکیل می دهد، این است که آنها از آزادی بیان همه، و از جمله مخالفان شان دفاع می کنند. حال اگر از آنها بخواهیم که عضویت کسی را هم که این اصل را زیر سؤال برده یا خواهان رفیق تر کردن آن شده، در جمع خودشان تحمل، جز این است که در واقعیت امر از آنها خسته ایم که از این هویت بنیادی شان "اصولی خدشه ناپذیر و لا زنجیری پیچیده به دست و پای خود" (عین سخنان رفیق تقی روزبه را نقل می کنم) درست نکنند؟! یا اگر برای د با "طبقه بندی" (که از نظر رفیق تقی روزبه، ضرورتاً از جامعه طبقاتی و دید طبقاتی ناشی می شود) مث سندیکای کارگران اتوبوس رانی تهران بخواهیم که اعضای "کانون صنفی معلمان" را هم عضو خود تلقی کند شکاف و "طبقه بندی" در درون طبقه کارگر مقابله بشود، آیا جز این است که از آنها خواسته ایم که تشکل صنفی را کنار بگذارند؟ با اندکی تأمل در معنا و پی آمد تعمیم آزادی بی قید و شرط بیان به درون جمع های داوطلبانه می دید که چنین کاری، با هر نیتی که صورت بگیرد، خواه ناخواه (همان طور که رفیق شهاب برهان یادآوری کرد "اصل آزادی [تجمع های داوطلبانه و] تعدد احزاب را نقض می کند"، یا همان طور که خود رفیق تقی روزبه نا شده به صورتی شرمگینانه اعتراف کند، "مبنای هویت" جمع های داوطلبانه را "منتفی" می سازد.

۳

رفیق تقی روزبه برای دفاع از آزادی بی قید و شرط بیان، تصویری از مفاهیم مختلف و رابطه آنها به دست داد بسیاری از آنها را بی معنا می سازد. به چند نمونه اشاره می کنم:

نمونه اول ، او در ستایش آزادی بی قید و شرط بیان چنین می گوید: این اصل "به یک اصل رهایی بخش و شمول اشاره دارد که کل تاریخ پیشروی و مبارزه انسان از جمله در مبارزه علیه قیودات اندیشه و بیان، **تجسم** یا است. تمامی دوره های تاریخی از کمون اولیه و بردگی و فئودالیسم و نظام بورژوازی (صرفنظر از افت و خیزها و با اذ از درک خطی و غایت گرا از ماتریالیسم تاریخی) **بیانگر سیر حرکت بشر از جبر و ضرورت بسوی آزادی و نفی قیدوبند هر چه بیشتر بوده است.** این فرایند محصول تقدیر و اراده ای فرانسائی و یا قانونی اسرارآمیز و از پیش تعیین شده نیست بلکه محصول مبارزه خودانسان با عوامل و شرایط محدودکننده و اسارت آوراست، هم با جبر طبیعت و هم با جبر طبقاتی و استثمار انسان توسط انسان و از جمله آن نوع "جمع گرایی" که از انسان اطاعت محض و برده وار **طلبدومی طلبد.** در اهمیت حیاتی آزادی بی قید و شرط بیان تردیدی نباید داشت ، اما چنین توصیفی از سیر زندگی انسانی بیشتر به سطحیات صوفیانه شباهت دارد تا درک ماتریالیستی تاریخی.

اولاً نه آزادی بیان "تجسم" کل تاریخ پیشروی انسانی است و نه ربطی مستقیم به "حرکت بشر از جبر و ضرورت بسوی آزادی" دارد. زیرا آن مفهومی از "آزادی" که در مقابل "جبر و ضرورت" فهمیده می شود ، یک مفهوم فلسفی است (تا سیاسی و اجتماعی) و بیش از همه به حوزه آزادی (= اختیار) نوع انسان ناظر است (تا آزادی انسان در مقابل همنوعانش). توجه به این تمایز اهمیت دارد ، زیرا لااقل تا این مرحله از تاریخ جامعه انسانی ، آزادی نوع انسان از طریق گسترش آزادی بیان افراد انسانی گسترش نیافته است ، بلکه بر عکس ، گسترش آزادی افراد انسانی تا حد زیادی محصول اقدام جمعی بخشی از انسان ها (یعنی همان "جمع گرایی" که رفیق تقی روزبه را همچون یک مصیبت تلقی می کند) در مقابله با بخش صاحب امتیاز و نیز گسترش قلمرو آزادی نوع انسان است. نادیده گرفتن این حقیقت ، خواسته یا ناخواسته ، مسیر غلتیدن به ایده آلیسم تاریخی و نخبه گرایی را هموار کند.

ثانیاً "کل تاریخ پیشروی" انسانی نه تاریخ "نفی قید و بندهای هر چه بیشتر" بر فرد انسانی است و نه تاریخ "طبقه بندی" ها در جامعه انسانی. تردیدی نمی توان داشت که در چند سده اخیر ، آزادی های فرد انسانی در **حوزه ها** (از جمله حوزه اندیشه و بیان) بیشتر شده و از قید و بندها کاسته شده است. و این بیش از هر چیز دیگر ، استقرار شیوه تولید سرمایه داری بوده است. زیرا بنیاد بهره کشی در سرمایه داری عمدتاً بر اجبار اقتصادی است سیستم های اجبار فرا اقتصادی. برده سرمایه "آزاد" است در مردن به گرسنگی یا تن دادن به شرایط کاری که سر دار پیشنهاد می کند. بنابراین در سرمایه داری فضای مساعدی برای تقویت فردیت انسان به وجود می آید که ، فرصت هایی واقعاً انقلابی می تواند دامن بزند و هم بردگان سرمایه را به رقابت با هم دیگر می کشاند. اما در هر ، باید توجه داشت که افزایش آزادی های فردی در بعضی از حوزه ها ، به موازات افزایش قید و بندهای اجتماع انواع "طبقه بندی" ها در حوزه های دیگر پیش می رود. مثلاً اکنون جمعیت شهری جهان برای اولین بار در زندگی انسانی از جمعیت روستایی بیشتر شده است ، و شمار افرادی که در شهرهای بزرگ زندگی می کنند ، به سرعت حال افزایش است. زندگی شهری ، بی تردید ، بعضی از قیودات زندگی روستایی را از بین می برد ، ولی در عین ، در بسیاری از حوزه های زندگی قیودات بیشتری به وجود می آورد. شهری ها نمی توانند بیش از حد معینی شان را بلندتر کنند ؛ نمی توانند در حین رفت و آمد در خیابان ها و معابر به خط کشی ها و چراغ های ترافیکی بی باشند ؛ در خیلی از جاها نمی توانند بنشینند یا چیزی بخورند ، یا از حد معینی تندتر یا کندتر حرکت کنند. در حال در زندگی روستایی بسیاری از این محدودیت ها ناشناخته بود. امروزه شما مجبور هستید برای انجام بسیاری از گواهی نامه تخصص و مهارت داشته باشید ، از پزشکی گرفته تا رانندگی اتوموبیل و حتی موتورسیکلت. در جوامع هر کلثوم ننه ای به خود حق می داد بسیاری از بیماری ها را درمان کند ، اما حالا تواناترین پزشک ها در صن تعلیق حتی موقت حق طبابت شان ، اجازه معالجه کسی را ندارند. بعلاوه ، اتحادیه ها ، انجمن ها و کانون های صن حرفه ای بسیاری شکل گرفته اند ، که افراد جامعه را "طبقه بندی" می کنند و راه یافتن به هر یک از آنها بدون مج شرایط خاصی ممکن نیست.

رفیق روزبه ممکن است بگوید همه اینها قید و بندهای بورژوازی هستند که با از بین رفتن جامعه طبقاتی از بین خو رفت. همان طور که قبلاً اشاره کردم ، او به ما اطمینان می دهد که با بالا رفتن در نردبان تکامل تاریخی ، همه این "طبقه بندی ها" و قید و بند ها از بین خواهند رفت: "... مابازای عینی این اصل در هر لحظه تاریخی در مواجهه با محدودیت های تاریخی ولی میرا قرار دارد و این بارسنگین از منزل گاه های متعدد و مهمی همچون عصر رنسانس و خرداندنقادی و .. گذشته است و از منزلگاه هائی دیگری هم خواهدگذشت ، اما از این نارسائی ها نباید فضیلت و پرنسب ساخت. ماهواره باخود و شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی حاکم بر خود در حال ستیز هستیم و سرنوشتمان را همین نبر تعیین می کند!" یعنی در جامعه سوسیالیستی ، با رهایی از "شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی" ، مردم بی توجه به ترافیک رانندگی خواهند کرد؟ دامپزشکان اجازه خواهند یافت به درمان انسان ها هم بپردازند؟ و کمونیست ها سلطن طلبان را هم در جمع خودشان راه خواهند داد؟ کسی جامعه سوسیالیستی را ندیده است ، اما با توصیفات که رفیق ا می کند ، آدم به یاد "صحرای محشر" می افتد و ترس بر اندامش می نشیند.

نمونه دوم ، رفیق روزبه از یک طرف ، می گوید: "اصل آزادی بی قید و شرط یک اصل ذاتا رهایی بخش و سوسیالیستی است" و از طرف دیگر ، از "انسان این پرومته ناآرام و بی قرار تاریخ" سخن می گوید. این مبالغه ها تنها دفاعیه او را تقویت نمی کند ، بلکه خود این مفاهیم را بی معنا می سازد. آزادی های بی قید و شرط سیاسی ، ب

تردید ، اصولی رهایی بخش هستند ، اما ضرورتاً سوسیالیستی نیستند. نه این که بورژوازی باشند ، نه ؛ سوسیالیستی نیستند بلکه اصولی عام هستند که غیر سوسیالیست ها هم می توانند از آنها دفاع کنند و می کنند. مثلاً آریزا برلین یک لیبرال است و حتی با سوسیالیسم ضدیت دارد ، اما از آزادی های بی قید و شرط دفاع می کند و تصادفاً درکی که از آزادی های فردی مطرح می کند با آنچه رفیق تقی روزبه می گوید ، قرابت انکار ناپذیری دارد (در این مورد بعد توضیح خواهم داد). البته تحقق آزادی های بی قید و شرط ، یعنی تحقق برابری در آزادی ، مسلماً در سرمایه داری ناشدنی است. اما می دانیم که خیلی از چیزهای دیگری هم که بورژوازی وعده داده و می دهد ، در سرمایه داری نیافتنی می مانند. مثلاً اصل برابری در مقابل قانون یکی از قدیمی ترین شعارهای بورژوازی است ؛ اما معلوم است چنین چیزی در سرمایه داری قابل دست یابی نیست ، ولی به این خاطر نمی توان آن را یک اصل سوسیالیستی نامید رفیق تقی روزبه که اصل آزادی بی قید و شرط را یک اصل "ذاتاً" سوسیالیستی معرفی کرده ، در همان حال ، با تشبیه انسان به پرومته ، ظاهراً نوع انسان را فاعل پیکار برای این اصل معرفی می کند. اما می دانیم که نوع انسان برای آزادی نجنبیده است ، بلکه پیکار برای آزادی ، حتی در محدودترین روایت آن ، پیکاری میان انسان های محدود با انسان های صاحب امتیاز بوده است. و پیکار برای سوسیالیسم ، به طریق اولی ، چیزی نیست که همه ابناء انسان آن شرکت کنند. لاقلاً ، مارکسیست ها در این باره هرگز تردیدی نداشته اند. فراموش نباید کرد که مارکس و انگله هنگام تدوین مانیفست ، شعار " کارگران همه کشورها متحد شوید" را جایگزین شعار قبلی "اتحادیه کمونیست ها" یعنی " همه انسان ها برادرند" (کردند. پرومته در اساطیر یونانی سمبل شورش است و در ادبیات مارکسیستی معه به عنوان نمادی از پرولتاریا. "انسان" پرومته بی قرار تاریخ نیست ، در پیکار برای سوسیالیسم و نیز آزادی و دموکراسی ، ما با جنگ درون انسان ها روبرو هستیم. در حقیقت تا اینجا که در تاریخ انسانی پیش آمده ایم ، اکثریت انسان ها هر مصیبتی که کشیده اند ، بیشتر از دست انسان های دیگر ، یعنی انسان های صاحب امتیاز ، بوده است ؛ جفای طبیعت و جانوران دیگر.

نمونه سوم ، رفیق تقی روزبه از یک طرف همه جا در نوشته اش از "آزادی اندیشه و بیان" صحبت می کند ، از این دو مفهومی واحد و جدایی ناپذیر هستند ، و از طرف دیگر ، آزادی تحزب و تشکل را "از مصادیق و مشتقات" می داند. حقیقت این است که هر دو یک سان سازی نادرست است و می تواند به آشفتگی های مفهومی بزرگ تری بزند.

اولاً "آزادی اندیشه" یک چیز است و "آزادی بیان" چیزی دیگر. اولی یک حق درونی است ، مربوط به خود فرد حقوق هیچ کس دیگری ارتباط و اصطکاک پیدا نمی کند ؛ دومی ضرورتاً آثار و عوارض بیرونی دارد و حتماً مخاطب است ، یعنی با افراد دیگر ارتباط ایجاد می کند و بنابراین می تواند بر حقوق و منافع آنها اثر بگذارد. اولی هزینه یا لاقلاً ، کم هزینه است ؛ دومی هزینه مادی و غیرمادی اجتماعی دارد. اولی بنا به طبیعت اش محدودیتی ، اما بر دومی خواه نا خواه محدودیت هایی تحمیل می شود. حتی جلوگیری از اولی کار آسانی نیست و جز از درخه در خلوت یک فرد نمی شود از اندیشه او با خبر شد یا جلوی آن را گرفت ؛ در حالی که دومی اسباب و شر می خواهد که دیگران می توانند آن را از فرد بگیرند. به همین دلیل ، حتی رژیم های دیکتاتوری نیز معمولاً جلوگیری از آزادی اندیشه موفق نیستند ؛ در حالی که جلوگیری از آزادی بیان یا محدود ساختن آن امر بسیار است ، گاهی حتی در دموکراسی های جا افتاده لیبرالی. آزادی اندیشه بیش از هر چیز ناظر بر مقابله با تفتیش است ؛ در حالی که آزادی بیان ناظر بر حق مداخله فعال در روابط اجتماعی است.

ثانیاً "آزادی تحزب و تشکل" را نمی توان **مصادیق** آزادی بیان دانست. نخست به این دلیل که به کارگیری "مصداق" در اینجا گمراه کننده است و می تواند استقلال مفهومی "آزادی تشکل" را زیر سؤال ببرد. اصطلاح "مصادیق" منطق و معنا شناسی در مقابل اصطلاح "مفهوم" قرار دارد. مثلاً "گره" یک مفهوم است ، ولی گره های معین در اینجا و آنجا می بینیم مصداق های آن هستند. دوم به این دلیل که "آزادی بیان" و "آزادی تشکل" دو مفهوم هم دو مفهوم متفاوت ؛ بنابراین تقلیل دومی به اولی نادرست و به لحاظ عملی خطرناک است. همچنین توصیف "آزادی تشکل" به عنوان یکی از **مشتقات** "آزادی بیان" نیز نادرست است. تردیدی نیست که همه آزادی ها با هم پیوند ، و در حقیقت همه آنها را باید جنبه های مختلف یک اصل واحد ، یعنی حق فردیت یا حرمت فردی انسان ، بدانیم وقتی به تک تک آزادی ها می پردازیم ، باید توجه داشته باشیم که هر یک از آنها ناظر به جنبه خاصی از روابط اجتماعی است که یک سان سازی یا ملحق کردن شان به هم می تواند جنبه هایی از روابط اجتماعی را به سایه اگر "آزادی تشکل" را از مشتقات (یا به بیانی دقیق تر ، از زیرمجموعه های) "آزادی بیان" تلقی کنیم ، عنصر مهمی که در "آزادی تشکل" مطرح است ، نادیده گرفته خواهد شد ، یعنی حق متحد شدن افراد مختلف یا حق رفتن آنها از فردیت خودشان. آزادی تشکل بدون آزادی های فردی ، یعنی حق پیوستن یا نپیوستن فرد به این یا آن ، نمی تواند معنا داشته باشد ؛ اما در آزادی تشکل با چیزی بیش از آزادی های فردی سر و کار داریم ، یعنی با آزادی حق یک جمع در مقابل جامعه و جمع های دیگر. البته در آزادی تشکل با آزادی بیان هم سر و کار داریم ، اما پیش همه و بیش از همه با آزادی بیان آن تشکل در برابر تشکل های دیگر و جامعه تا آزادی بیان افراد آن تشکل در تشکل شان ؛ و گرنه به تضعیف حق تشکل یا حتی بی معنا شدن آن خواهیم رسید. برای روشن تر شدن این نکته است به یاد داشته باشیم که آزادی یک تشکل ، و از جمله آزادی بیان آن مساوی با حاصل جمع آزادی های اعضای آن نیست بلکه چیزی بیش از این حاصل جمع است. به این نکته دوباره باز خواهم گشت.

شمره نظر رفیق تقی روزبه را آنجا می شود دید که می گوید: "آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان، فی نفسه و الا موجب زایش نظرات مخالف جهت گیری سوسیالیستی برای یک تجمع نمیشود که آن را مغایر اصل تحزب و تجمع ب (وبفرض اگر چنین می بود، آنگاه مقابله با "تجمع و تحزب و.." هم، بطور اجتناب ناپذیر اهداف رهائی بخش این پرومته بقرار تاریخ تبدیل می گشت، به زنجیرهایی که باید گسسته شوند. همانگونه که مقابله با آن گونه و اندسذ ساختارها و تشکل هایی که از انسان انقیاد و اطاعت می طلبند و از اوسلب حق گزینش و اختیاری می کنند چنین اند خوشبختانه چنین نیست. همانگونه که تشکل هایی قادرند اورا مسلوب الاراده و مسلوب القدرت به کنند و اورا به شی سازند، او نیز متقابلاً قادر است این تشکل هارا در جهت رهائی و آزادی و شی واره زدانی بکارگیرد". به عبارت دی فتوای رفیق تقی روزبه این است که هر جا که آزادی تشکل در تناقض با آزادی بی قید و شرط بیان قرار بگیرد کنار گذاشته شود و احزاب و تشکل هایی که آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان" را در درون خودشان نمی پذیرد در حکم همان زنجیرهایی هستند که باید گسسته شوند. نمی دانم رفیق تقی روزبه به نتیجه عملی چنین نظری در سیاست توجه دارد یا نه ، اما این نظر در تاریخ نسبتاً کوتاه آزادی های سیاسی ، سابقه ای قدیمی دارد و غالباً هم سازمان یابی طبقه کارگر به کار گرفته شده است. به عنوان نمونه بگذارید فقط به چند مورد اشاره کنم:

مورد اول ، مارکس (در فصل ۲۸ جلد اول کاپیتال) خود نمونه جالبی از ممنوعیت اتحادیه های کارگری به نام از آزادی فردی را می آورد و یادآوری می کند که بورژوازی فرانسه درست در اوج "یکی از نخستین توفان انقلاب" در سال ۱۷۹۱ حق تشکل کارگران را به عنوان "تلاش علیه آزادی و اعلامیه حقوق بشر" ممنوع ساخت اعلام کرد که متخلفان به پرداخت ۵۰۰ لیور و یک سال محرومیت از حقوق شهروندی محکوم خواهند شد.

مورد دوم ، "قانون تافت - هارتلی" یعنی خشن ترین قوانین ضد کارگری ۶۰ سال اخیر تاریخ امریکا نیز زیر پو دفاع از آزادی ها و از جمله آزادی فردی کارگران در مقابل اتحادیه های کارگری ، راه اندازی شد. این قانون ۵ سال ۱۹۴۷ علی رغم وتوی هری ترومن ، رئیس جمهور وقت امریکا ، با دو - سوم آرای کنگره به تصویب ر، بسیاری از دست آوردهای مبارزات کارگران امریکا در دهه ۱۹۳۰ را از بین برد و به یکی از حربه های اصلی کارتیس علیه اتحادیه های کارگری رزمنده و جنبش چپ امریکا تبدیل شد و هنوز هم جنبش کارگری امریکا نتو است خود را از چنگال خفه کننده آن برهاند.

مورد سوم ، دولت تاجر اعتصاب ۸۵ - ۱۹۸۴ معدنچیان انگلیس را به بهانه عدم رعایت دموکراسی در درون "ات ملی کارگران معدن" غیر قانونی اعلام کرد و صندوق اتحادیه را بلوکه نمود. ادعای آنها این بود که تصمیم به اعتد می بایست با رأی مخفی تمام اعضای اتحادیه مزبور در سطح ملی گرفته شود تا تک تک اعضاء بتوانند بدون فشد طرف همکاران شان رأی بدهند. در حالی که حتی قبل از شروع اعتصاب سراسری ، هشتاد در صد تمامی اعضا طریق رأی گیری در واحدهای محلی شان اعتصاب را شروع کرده بودند. اما دولت تاجر بدون این بهانه نمی توان بزرگ ترین حرکت کارگری انگلیس بعد از اعتصاب عمومی تاریخی ۱۹۲۶ این کشور را ، به عنوان "جنگ دموکراسی" محکوم کند و میلیتاریزه کردن نیروی پلیس را در مقابل آن "مانند مسلح شدن در مقابل خطر هیتلر" م کند. لازم است به یاد داشته باشیم که بعد از درهم شکستن این اعتصاب تاریخی بود که یورش تاجرستی به کل کارگر انگلیس و تحمیل نئو لیبرالیسم بر کشور آغاز گردید.

می بینید! ابتکار و امتیاز ضدیت با تشکل های کارگری تحت عنوان دفاع از آزادی های فردی ، مدت ها پیش از ا؛ نام بورژوازی ثبت شده است. ممکن است رفیق تقی روزبه بگوید بورژوازی از هر چیزی سوء استفاده می کند این دلیل نمی شود ما از آزادی های فردی دفاع نکنیم. درست است ، اما وقتی نحوه دفاع از آزادی فردی با ه مطلوب بورژوازی صورت بگیرد ، طبیعی است که خواه - ناخواه راه برای سوء استفاده طبقاتی هموار شده است منطق لیبرالیسم است که تاکنون همیشه در مقابل منطق سوسیالیستی و دموکراتیک قرار داشته است. تأکید این ه روی دفاع از "آزادی منفی" در مقابل "آزادی مثبت" متمرکز است. منظور از اولی حمایت از فرد در مقابل قدرت ، در حالی که دومی به معنای فرصتی است که فرد برای اقدام ، تأثیر گذاری روی محیط و تغییر آن در اختیار ، آیزیا برلین (که در ادامه خط فکری بنژامن کنستان (Benjamin Constant) و سنت لیبرالی جرمی بنتام و استیوارت میل ، آخرین صیقل کاری نظری میان این دو مفهوم از آزادی را پرداخته است) منظور از این دو مفهو به زبان ساده تر چنین توصیف می کند: "ما در برابر دو پرسش متفاوت قرار داریم. یکی این است که چند در به من باز است؟ دیگر این که چه کسی نگاهیان اینجاست؟ ... این پرسش ها درهم تنیده است ، ولی یکی نیست ، و به های جداگانه نیاز دارد". گرچه آیزیا برلین می گوید هر دو مفهوم آزادی ضرورت دارند ، ولی مدعی است که آر مثبت تقریباً همیشه به سوء استفاده از قدرت می انجامد و بنابراین تأکید زیاد روی آن به توتالیترالیسم و جباریت ه می شود. او که این نظر را در سال ۱۹۵۸ (یعنی در اوج جنگ سرد) پرداخت ، انکار نمی کند که آن را در ، سوسیالیسم پرداخته است ، و البته مانند کارل پوپر (که سعی کرد رفرم های تدریجی را در مقابل انقلاب اجتماعی ، دفاع قرار بدهد) سوسیالیسم را با فاشیسم در یک بسته بندی واحد قرار می دهد.

اما اشکال منطق لیبرالی این نیست که از "آزادی منفی" دفاع می کند ، بلکه این است که آن را در مقابل "آزادی م قرار می دهد و می کوشد فرصت های اقدامات توده ای طبقات محروم برای "تغییر جهان" را از بین ببرد. تر نیست که ما به عنوان افراد انسانی هم به "آزادی از دیگران" و هم به "آزادی با دیگران" نیاز داریم این دو لا ملزوم و مکمل هم دیگر هستند. و آزادی تشکل مخصوصاً از این لحاظ اهمیت دارد که حلقه واسط و پیوند دهنده "آر

های منفی" و "آزادی های مثبت" است. اگر آزادی دادنی نیست، گرفتاری است، پس بدون آزادی تشکل امکان جذب موثر برای آزادی ها، و از جمله "آزادی های منفی" وجود ندارد. مثلاً اگر منظورمان از آزادی بیان، نه صرفاً آر بیان این یا آن فرد به خصوص، بلکه آزادی بیان همه افراد انسانی باشد، برای دست یافتن به آن باید با قدرت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در افتاد؛ و این کاری است که به اتحاد و سازمان یابی افراد بسیار نیاز دارد. ضرورتی مخصوصاً برای طبقات محروم که دست شان به جایی بند نیست، اهمیت حیاتی دارد. آن شعار قه کمونیستی (که بیان کلاسیک اش در زبان فارسی در شعر معروف ابولقاسم لاهوتی آمده) که "چاره رنجبران وحدت تشکیلات است"، دقیقاً ناظر به همین ضرورت حیاتی است. به تجربه می دانیم که "وحدت و تشکیلات" گرچه "چاره رنجبران" است، اما از سنگلاخ پر درد و اشکی می گذرد که خورخه آمادو (نویسنده نامدار برزیلی) آن "زیر زمین های آزادی" می نامد. در بخش اعظم تاریخ تائکونونی "رنجبران" و در غالب کشورهای جهان هم الان موتورهای "وحدت و تشکیلات" را تشکل های مخفی و گاهی (از سر ناگزیری) بسته ای تشکیل می دهند که حفظ موجودیت نمی توانند حتی بحث ها و اختلاف نظرهای درونی شان را به طور علنی منتشر کنند؛ بعضی از از سر ناگزیری حتی آرایش نظامی دارند و در جنگی نابرابر درگیرند. آیا رفیق تقی روزبه همه اینها "رنجبرهایی" بر دست و پای "پرومته بی قرار تاریخ" می داند که باید برای گسستن شان جنگید؟ و آیا از اعضای (که داوطلبانه و گاهی حتی با به مخاطره انداختن زندگی و هست و نیست شان به این تشکل ها می پیوندند) می خد که تن به این تشکل ها ندهند؟ امیدوارم پاسخ رفیق تقی روزبه به این سؤال مثبت نباشد و گر نه معلوم است که س کجا در خواهد آورد.

البته ممکن است رفیق تقی روزبه بگوید، این نوع شرایط سرکوب و اضطراب را نباید مبنا قرار داد زیرا "ماهه باخود و شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی حاکم بر خود در حال ستیز هستیم و سرنوشتان را همین نبردها تعیین می، این جواب پراگماتیستی هر چند در ذهنیت رفیق تقی روزبه بیان گر یک عقب نشینی عاقلانه از تز انحلال طلبانه آر بی قید و شرط بیان در درون تشکل هاست، ولی در عین حال فتوای او را در باره فداکردن "آزادی تشکل" در "آزادی بیان" بی اعتبار می سازد، خواه او خود به معنای ضمنی حرف خود آگاه باشد یا نه. اما بگذارید یک لحظه جامعه طبقاتی یا (به قول رفیق تقی روزبه) از "شرایط نیمه بردگی و نیمه انسانی حاکم" فاصله بگیریم و ببینیم م عملی فتوای رفیق تقی روزبه در باب ضرورت مبارزه با تشکل هایی که آزادی بی قید و شرط بیان در درون خود نمی پذیرند، در یک جامعه سوسیالیستی چه می تواند باشد. فرض می کنم رفیق تقی روزبه با من موافق است جامعه سوسیالیستی باید مدافع آزادی های بی قید و شرط باشد؛ و بنابراین باید از آزادی تبلیغات و تشکیلات همه "انارشویست گرفته تا مونارشویست" دفاع کند. اما می دانیم که دفاع از آزادی تبلیغات و تشکیلات مثلاً سلطنت طلبان عمل یعنی دفاع از حق آنها در دفاع شان از پاره ای نابرابری ها. یعنی ما ناگزیر خواهیم بود نه فقط در "شرایط بردگی و نیمه انسانی حاکم"، بلکه حتی در جامعه سوسیالیستی نیز از حق موجودیت تشکل هایی دفاع کنیم که آش در این یا آن حوزه اجتماعی علیه آزادی و برابری تبلیغ می کنند. و وقتی از حق تبلیغات و تشکیلات کسانی دفاع کنیم که مخالف آزادی و برابری در سطح جامعه هستند، به طریق اولی نمی توانیم آنها را به دفاع از آزادی و برابری در درون جمع داوطلبانه شان وادار کنیم و گر نه باید بپذیریم که "پرومته بی قرار" رفیق تقی روزبه برای "آزاد" اعضای مثل تشکل های مذهبی یا سلطنت طلب از "رنجبرهایی" که آنها را "مسلوب الاراده" و "شی واره" می د مانند "برادر بزرگ" جورج اورول یا حزب - دولت های "کمونیستی" وارد عمل بشود.

دفاع رفیق تقی روزبه از آزادی بی قید و شرط بیان در درون تشکل ها و تصور آشفته او از رابطه آزادی بی آزادی تشکل، از آنجا سرچشمه می گیرد که او فرد را نه در بطن روابط اجتماعی، بلکه در انتراع می نگرند. چ که انسان اجتماعی را محدود می کند، فقط قدرت سیاسی نیست، انسان های دیگر همانند خودش نیز او را محدود کنند. با توجه به همین حقیقت است که مارکس یادآوری می کند که: "انسان باید نیروهای خودش را همچون نیرو اجتماعی باز شناسد، آنها را سازمان بدهد و بنابراین دیگر، نیروهای اجتماعی را در شکل نیروهای سیاسی از ه نکند. تنها هنگامی که چنین چیزی به دست آید رهایی انسانی کامل خواهد شد". معنای این حرف روشن است: ما ن به "آزادی از دیگران" بلکه همچنین به "آزادی با دیگران" نیاز داریم و نمی توانیم و نباید اولی را درمقابل دومی بدهیم. اگر از این دیدگاه به مسأله نگاه کنیم، خواهیم دید که آزادی من با آزادی دیگران محدود و تعریف می ش. گر نه آزادی یک فرد به هزینه آزادی دیگران حاصل خواهد شد و در نتیجه، همگانی بودن آزادی نفی خواهد گر زیرا همگانی بودن آزادی فقط از طریق برابری در آزادی قابل وصول است. در واقعیت زندگی اجتماعی مفاهیم و های مختلف آزادی نیستند که هم دیگر را محدود می کنند؛ آزادی افراد مختلف انسانی است که حدود آزادی هر فرد تعیین می کند. پس لازم نیست آزادی بیان را در مقابل آزادی تشکل بگذاریم، بلکه باید به آزادی هر فرد (و نیز جمع) در کنار آزادی افراد دیگر (و نیز جمع های دیگر) نگاه کنیم. مانع دست یابی به برابری در آزادی، ناب میان انسان ها در حوزه های مختلف زندگی اجتماعی است. پیکار برای از میان برداشتن این مانع نه به وسیله ا های منفرد، بلکه به صورت جمعی پیش می رود؛ به وسیله جمع هایی که افراد به وجود آورنده آنها را، آگاه اشتراک منافع، اشتراک در ارزش ها و دیدگاه ها و نیز اعتقاد به امکان دست یابی به برابری اجتماعی دور هم گر آورد. تاریخ تائکونونی پیکار برای برابری در آزادی اساساً تاریخ تکوین و گسترش این جمع ها بوده است، نه دفا برابری در آزادی به وسیله این یا آن فرد تنهای و لو بسیار دانشمند. چگونگی شکل گیری و مشخصات تشکیلات

جمع ها را هم معمولاً شرایط خود پیکار تعیین می کند و دادن الگوی ثابتی برای همه شرایط ، جز افزودن بر دشواری های به حدی کافی زیاد پیکار نتیجه دیگری ندارد. اما اگر بپذیریم که پیکار برای از میان برداشتن موانع دست یابی برابری در آزادی یک پیکار جمعی است ، ضمناً پذیرفته ایم که برای پیشبرد این پیکار ، در همه احوال ، علاوه بر آزادی از دیگران" به "آزادی با دیگران" نیز نیاز داریم. و بنابراین ، ناگزیر باید بپذیریم که در همه احوال (یعنی پیش از دست یابی به برابری در آزادی و چه پس از رسیدن به آن ، چه به عنوان فردی از افراد جامعه و چه به عضویت از این یا آن جمع داوطلبانه) آزادی فردی هر انسان در کنار آزادی فردی انسان های دیگر قابل تصور است به عبارت دیگر ، آزادی فرد جز حق او در رابطه با دیگران معنایی نمی تواند داشته باشد. و چگونگی این رابطه دیگران است که به حق او معنای مشخص می بخشد. بگذارید با چند مثال بدیهی درباره آزادی بیان ، منظورم را تر بیان کنم. من حق دارم آزادانه نظراتم را در باره همه مسائل عالم (به هر وسیله ای که خودم انتخاب می کنم صوتی و کتبی گرفته تا تصویری و موزیکال و غیره) بیان کنم. اما معنای آزادی من این نیست که دیگران هم و دارند به آن توجه کنند ، یعنی مثلاً نوشته ام را بخوانند یا سخنانم را بشنوند. همچنین زمان و مکان ابراز نظر من حقی از دیگران را ضایع کند. مثلاً من نمی توانم هنگامی که انبوه مردم خسته و کوفته از سر کار برمی گردند صدای بلند در قطار شهری برایشان سخن رانی کنم و انتظار داشته باشم که با اعتراض کسی روبرو شوم. یا نمی برای سخن رانی علیه مذهب و مذهبی ها صحن فلان مسجد یا کلیسا را انتخاب کنم. من حق دارم اگر امکانات لازم داشته ام ، برای تبلیغ نظراتم روزنامه منتشر کنم یا رادیو و تلویزیون راه بیندازم ؛ اما روزنامه ها و رادیوهای موجود نیستند فرصت ثابتی برای انعکاس نظرات من فراهم بیآورند. من حق دارم علیه همه افراد و جریان های مخالف شان هستم ، مثلاً سخن رانی کنم یا تظاهرات راه بیندازم ؛ اما نه با به هم زدن جلسات سخن رانی یا تظاهرات سازمان داده شده از طرف آنها. در درون جمع های داوطلبانه این محدودیت ها بیشتر می شود. زیرا هر جمع داوطلبانه بنا به تعریف ، حدود و ثغوری دارد که با پذیرش آنها می توان به آن جمع ملحق شد. بنابراین وقتی کسی داوطلب عضویت یک جمع معین در آمد ، با همین اقدام ، خود را مقید و متعهد به حدودی کرده است. او هر وقت خواست دارد به عضویت اش در آن جمع پایان بدهد ، یا از آن جمع بخواهد که حدود و ثغور خود را تغییر بدهد ؛ اما تا آن و ثغور پابرجاست نمی تواند بی اعتناء به آنها هر چه خواست بیان کند. و گرنه آزادی تشکل اعضای آن جمع را لغو کرده است.

دوم - سازمان چیست و مصوبات سازمانی چه معنایی دارد؟

سؤال دوم رفیق تقی روزبه در باره هویت سازمانی و رابطه آن با اعضا ، نهادهای سازمانی و اقلیت و اکثریت به عبارت دیگر ، این سؤال خود به چند سؤال تبدیل می شود که من سعی می کنم در زیر به هر یک از آنها جدا بپردازم.

قبل از هر چیز بگذارید به این سؤال رفیق تقی روزبه بپردازیم که سازمان چیست؟ جواب خود او به این سؤال است: "سازمان قبل از هر چیز به معنی اشتراکات پایه ای و پیونددهنده اعضا یک سازمان و همه کسانی است؛ مثابه یک جمع هم هویت و دارای هدف و برنامه مشترک گرد می آیند". من با این تعریف مخالف نیستم ، اما لازم دانم اندکی دقیق تر آن را بیان کنم. به نظر من ، منظور از "سازمان" در بحث های ما عبارت است از جمع افراد: حول اهداف مشترک بیان شده در برنامه "راه کارگر" گرد هم آمده اند و فعالیت سیاسی مشترک شان را بر مقرررات تنظیم شده در اساسنامه "راه کارگر" پیش می برند و از طریق مصوبات کنگره های "راه کارگر" سیاست لازم برای ادامه فعالیت مشترک شان را تدوین می کنند و هر وقت که لازم بدانند تصحیحات و تغییراتی در برنامه اساسنامه شان وارد ، یا کاملاً آنها را عوض می کنند. همان طور که می بینید ، تعریف من بر چند نکته تأکید دارد: این که نه اهداف مشترک ، بلکه جمع افراد متحد حول اهداف مشترک است که به سازمان معنا می بخشد. دوم این ادامه موجودیت این جمع با پذیرش یا (لا اقل) تحمل برنامه و اساسنامه امکان پذیر می گردد. سوم این که برنامه اساسنامه پایه ای منجمد نیست ، بلکه با اراده جمع تغییر می یابد. چهارم این که مصوبات کنگره ها نیز مانند برنامه اساسنامه اعتبار دارند و نقاط اشتراک جمع را در جریان فعالیت سیاسی شان تدقیق و تکمیل می کنند.

اما مشکل از آنجا آغاز می شود که رفیق تقی روزبه درک خاص خودش از رابطه سازمان با تک تک اعضای آن وارد میدان می کند. درک او ادامه همان نظری است که پیش تر در باره آزادی بی قید و شرط بیان در درون تشکل به آن پرداخته ام. تا آنجا که من از نوشته رفیق تقی روزبه می فهمم ، حرف او را می شود به صورت این اسان خلاصه کرد: الف - منظور از سازمان ، جمع اعضای آن است ؛ ب - منظور از موضع سازمان ، حاصل جمع تک تک اعضای آن است ؛ ج - پس متمایز کردن موضع یک عضو به عنوان موضعی متفاوت با موضع سازه حذف نظر اوست و کنار گذاشتن او از سازمان. البته رفیق تقی روزبه حرف خود را سراسر به صورت این اسان بیان نکرده است ، اما این چکیده حرف اوست و من فقط آن را خلاصه و شفاف تر کرده ام. به نظر من ، چنین اسان بی اغراق شبیه آن گفته معروف است که : "دیوار موش دارد ؛ موش گوش دارد ؛ پس دیوار گوش دارد". مقدمه این استدلال ، همان طور که گفتیم ، درست است ، اما مقدمه دوم استدلال و نتیجه آن قطعاً نادرست. زیرا مساوی دا موضع یک جمع با حاصل جمع آرای همه اعضای آن ، به معنای این است که در آن جمع فقط تصمیم گیری از توافق آراء را درست بدانیم. اما توافق آراء فقط در تجمع های ناهمگون و شکننده می تواند کارساز باشد ، و آن موارد بسیار معدود و حوزه های بسیار محدود ؛ ولی در هر جایی که تصمیم گیری های فوری ، مکرر و

ضرورت داشته باشند ، متوسل شدن به اتفاق آراء باعث هرج و مرج و متلاشی شدن جمع می گردد. مثلاً تصمیم د از طریق اتفاق آراء در سطح جامعه جز از هم پاشیدن نظام اجتماعی (که خود خواه نا خواه به نظم تحمیل شد طریق پنجه آهنین ، با به اصطلاح ، استبداد هابسی ، مشروعیت می بخشد) معنای دیگری ندارد. فکرش را بکن! اگر جدول ساعات قطارهای شهری را از طریق اتفاق آرای اهالی آن شهر تنظیم کنند ، چه محشری به پا می شود دفاع از اتفاق آراء در جمع های داوطلبانه به طور عام و در تشکل های حزبی به طور ویژه مساوی است با متا کردن آنها. تصادفی نیست که رفیق تقی روزبه سازمان شبکه ای را ایده آلیزه می کند و به عنوان تنها الگوی سا در تمام سطوح پیکارهای اجتماعی و سیاسی تجویز می نماید. و تصادفی نیست که او تشکل هایی را که آزادی بی شرط بیان در درون شان را نمی پذیرند ، زنجیرهایی بر دست و پای "پرومته بی قرار تاریخ" می داند. البته رفیق روزبه برای اثبات حقانیت ادعای خود دلالتی هم دارد که باید به آنها توجه کرد.

اتفاق آراء و دموکراسی: استدلال های مختلف رفیق تقی روزبه جای تردیدی باقی نمی گذارد که او اتفاق آراء ر راه دموکراتیک برای تصمیم گیری می داند. مسلماً این حرف نا معقولی است ، به دلالتی که قبلاً اشاره د دموکراسی در یک جمع داوطلبانه عموماً از طریق اقدام بر مبنای رأی اکثریت و احترام به حق اظهار نظر و اقلیت معنا پیدا می کند. البته در هر جمع داوطلبانه دموکراتیک ، بنا به تعریف ، همیشه نوعی اتفاق آراء به رس شناخته می شود: ورود به جمع مشروط است و ترک آن آزاد ؛ یعنی تک تک اعضا همیشه می توانند جمع را کنند. بنابراین هیچ چیزی را بدون میل خودشان نمی توان بر آنها تحمیل کرد. اما آیا اتفاق آراء شیوه دموکراتیک نیست؟ آیا بهتر نیست هر تصمیمی با رضایت و رأی مثبت همه اعضا یک جمع اتخاذ شود؟ جواب منفی است. در غالب موارد "بهتر دشمن خوب است" و اگر بخواهیم همه را داشته باشیم ، همه را از دست می دهیم. اولاً طور که گفتیم ، اتفاق آراء جز در جمع های ناهمگون یا محدود و آن هم در حوزه های بسیار معدود و بسیار م کارایی ندارد. ثانیاً در اتفاق آراء ، رأی مارژینال عملاً به حق وتو تبدیل می شود. مثلاً در یک جمع صد نفره صدم می تواند رأی ۹۹ نفر دیگر را وتو بکند. آهنگ حرکت یک گروه کوهنوردی را نه میانگین سرعت حرکت افراد گروه ، بلکه سرعت حرکت کندترین آنها تعیین می کند. بنابراین کوهنوردان جدی ، برخلاف توصیه رفیق روزبه ، به طبقه بندی دست می زنند و افراد حرفه ای را با افراد آماتور در یک تیم قرار نمی دهند ، مخصوص سفرهای دشوار و خطرناک.

اتفاق آراء و سوسیالیسم: رفیق تقی روزبه تصمیمات غیر مبتنی بر اتفاق آراء را بورژوازی قلم داد میکند. آیا این درست است؟ جواب منفی است. زیرا اولاً معنای ضمنی این داوری آن است که کارگران فلان کارخانه یا فلان اتد حتماً باید از طریق اتفاق آراء تصمیم به اعتصاب بگیرند ، و گرنه به مواضع بورژوازی غلنیده اند ؛ یا در سوسیالیستی چگونگی اداره امور یک شهر از طریق اتفاق آراء تعیین شود. ثانیاً شیوه اتفاق آراء در تصمیم گیری بورژوازی و حتی ماقبل بورژوازی نیز مورد استفاده قرار می گیرد و ربطی به سوسیالیسم ندارد. مثلاً همه می دانند تصمیم گیری های اوپک ، ناتو و (نیز تصمیم گیری در بعضی سطوح در) اتحادیه اورپا از طریق اتفاق آراء ص می گیرد. و تصمیم گیری در اتحادها و ائتلاف های میان قبایل غالباً از طریق اتفاق آراء انجام می شد. اما حرف رفیق تقی روزبه فقط به نفی دموکراسی غیر مبتنی بر هم رأی خلاصه نمی شود ، او برنامه سازمان ر مزاحم دموکراسی مطلوب خودش و منشاء ایجاد سلسله مراتب و نظام فرماندهی و فرمانبری می داند. او هر چن تعریف خود از سازمان (که در بالا نقل کردم) "هدف و برنامه مشترک" را مبنای هویت سازمان می خواند ، ام (در ذیل سؤال هفتم خود) مبنای هویت مشترک راه کارگر را "عام ترین و اساسی ترین مولفه های سوسیالیست رادیکال و آزادیخواه" می داند و آنها را " درسه مولفه" بیان می کند: "مبارزه برای سوسیالیسم از امروز (وبه آلترناتیو نظام سرمایه داری) و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و امپریالیسم، مبارزه برای آزادی های بی قیدو سیاسی، مبارزه علیه ارتجاع جمهوری اسلامی و سرنگونی انقلابی آن". به این ترتیب معلوم می شود که از نظر تقی روزبه راه کارگر در صورتی می تواند "تنه مشترک" اش را سرپا نگهدارد که "برنامه مشترک" اش را بگذارد.

اما حتی این تدبیر نیز از نظر رفیق تقی روزبه کافی نیست و نمی تواند "گره از کار فرو بسته" او بگشاید. زیرا معتقد است که وقتی سازمان به هر دلیلی موضع یک عضو را متفاوت یا مخالف با موضع رسمی خود اعلام می د را خفه کرده و به حاشیه رانده است: "بحث مشخص مالین است که در شرایطی که ستون اول هم به اولویت مواضع رسمی اختصاص دارد وحتا سردبیران نهادها ... میتوانند به نوشتن مطالب و مقالات رسمی وبدون امض بپردازند، اصلاً قابل فهم نیست که چرا باید وجود ستونی با مشخصات امضاء فردی و باقید اینکه مسئولیت هرنوش خودنویسنده است ... موجب واهمه وعقب گرد گردد؟ اگر مشخصات این ستون چنین است چرا باید مارا پریشان د کرده و به صرافت حذف آن وحراست از خلوص گویا بخطر افتاده امان بباندازد؟ برآستی منشأ چنین دغدغه چیست؟"

می بینید! از نظر رفیق تقی روزبه ، راه کارگر در صورتی می تواند رسوبات بورژوازی را از خود بزدايد که اولاً تصمیمات اتخاذ شده از طریق اتفاق آراء را مواضع سازمانی بدانند ؛ ثانیاً برنامه را به عنوان مبنای هویت خود بگذارد و فقط به "سه مولفه" مورد قبول او اکتفاء کند ؛ و ثالثاً موضع گیری هیچ عضو سازمان را متفاوت با مواضع رسمی سازمان اعلام نکند. اینها سه شرط لازم برای رهایی "از ساختارهای طبقاتی بورژوازی" است. اگر مقصد را هنوز نگرفته اید ، بگذارید مثالی بزنم تا قضیه روشن تر شود: فرض می کنیم که در کنگره راه کارگر که با حد

همه اعضای سازمان برگزار شده، به اتفاق آرای همه اعضا تصمیم می‌گیریم که مثلاً از اتحادیه‌های کارگری کنیم. اما بعد از پایان کنگره نظر یکی از اعضا (به هر دلیلی) عوض می‌شود و مقاله‌ای در رد اتحادیه می‌نوشت. رفیق تقی روزیه می‌گوید مقاله او را نباید در ستون دیدگاه بگذاریم، و گرنه صدای او را خفه کرده و او را به عضو ناتنی تبدیل نموده ایم.

۲

رفیق تقی روزیه هر تشکلی را که از طریق اتفاق آراء حرکت نکند، محکوم به سلسله مراتب و نظام فرماندهی فرمانبری معرفی می‌کند: "تقلیل سازمان به یک صدا و یک گرایش برتر و تقسیم آن بر مبنای اکثریت و اقلیت و معادل نهادهای برگزیده شده و مواضع رسمی این نهادها دانستن متفاوت است. چنین تقسیم بندی‌های مبتنی بر صدائی و سلسله مراتبی، در تجربه نشان داده اند که تنها به در تولید سیستماتیک انفعال و دنباله روی کورکورانه، شقه کردن وتنی و ناتنی ساختن دایمی صفوف می‌خورند". آیا این ادعا درست است؟ نه. برای یافتن پاسخ به یک مسأله اول باید صورت مسأله را به درستی بفهمیم.

منظور از سلسله مراتب چیست؟ آیا حرکت بر مبنای رأی اکثریت یک جمع، خود به خود سلسله مراتب و تنی و به وجود می‌آورد؟ نه. به دلایل زیر:

اولاً اقلیت و اکثریت در یک جمع دارای هویت مشترک، در غالب موارد، گروه‌های غیر ارگانیک محسوب می‌شوند یعنی نه شمار آنها ثابت است، نه نفرات ثابتی هسته اصلی آنها را تشکیل می‌دهند، و نه در همه حوزه‌ها مواضع متفاوت است. حتی در سازمان‌هایی که فراکسیون‌های کاملاً شکل گرفته و رسمی وجود دارد، اختلاف میان معمولاً در حوزه‌های بسیار محدودی است و گرنه دلیلی ندارد در درون یک سازمان واحد همزیستی کنند.

ثانیاً در یک سازمان دموکراتیک هر فرد فقط یک رأی دارد و نه بیشتر، و نهادهای سازمانی انتخابی هستند و تر اعضای آنها نیز معمولاً دوره به دوره تغییر می‌کند. در چنین سازمانی فردی که نظرش در مورد یا مواردی در قرار گرفته، قانوناً همان حقوقی را دارد که مدافعان نظر اکثریت. پس دلیلی ندارد اقلیت ناتنی تلقی شود و اکتساب صاحب سازمان. و دلیلی ندارد تصمیم‌گیری بر مبنای رأی اکثریت ضرورتاً به سلسله مراتب و تنی و ناتنی سازی؛ اما آیا تصمیم‌گیری از طریق اتفاق آراء فضای نا مساعدتری برای سلسله مراتب به وجود می‌آورد؟ نه. به دلیل که:

اولاً در چنین جمع‌هایی (همان‌طور که قبلاً اشاره کردم) فرد مارژینال از آنجا که عملاً به صاحب حق و تو تبدیل شود و به قول معروف، آب سرد در آش جوش جمع می‌ریزد، خواه نا خواه خود را در موقعیت ناجوری قرار می‌دهد و هر چه مسائل مورد تصمیم‌گیری مهمتر و خطرتر باشد، این موقعیت ناجور ناجورتر و برای اکثریت غیر تحمل‌تر می‌گردد.

ثانیاً در تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر اتفاق آراء معمولاً راه‌های دیگری برای همراه ساختن عضو مارژینال با گشوده می‌شود، راه‌هایی که با تهدید و تطمیع پیموده می‌شود. بگذارید از زندگی واقعی مثالی بزنم: چند سال پیش دولت ترکیه می‌خواست تاریخی برای پذیرش عضویت اش در اتحادیه اروپا تعیین شود، دولت (یونانی‌های) که چندین بار پیش از آن عضو اتحادیه اروپا شده بود، سعی کرد از حق خود برای جلوگیری از این کار استفاده کند. اعضای دیگر اتحادیه اروپا که نمی‌خواستند ترکیه را برنجانند، از طریق فشارهای پشت پرده، یونانی‌های قبرس، گوشمالی دادند که چنین کاری را نکنند. و اخیراً در کنفرانس ناتو، دولت (طیب اردوان در) ترکیه که به همکاری‌های نظامی با اسرائیل شدیداً زیر فشار افکار عمومی مردم این کشور قرار دارد، ظاهراً به عنوان اعتراف به چاپ کاریکاتورهایی از پیغمبر اسلام در دانمارک، اعلام کرد که با کاندیداتوری نخست‌وزیر این کشور دبیرکل ناتو مخالف است. باز دولت‌های اروپایی برای جلب رضایت دولت ترکیه، از طریق مذاکرات پشت صحنه سبیل آقای اردوان را چرب کردند و حتی نخست‌وزیر دانمارک را وادار کردند، رسماً از مسلمانان به خاطر انتشار دادن به آن کاریکاتورها عذر خواهی کند. در جمعی از افراد سیاسی نقش این مکانیسم‌های پشت پرده برجسته‌تر می‌شود. و بسته به نقش فرد مارژینال در آن جمع، تهدید یا تطمیع راحت‌تر به کار گرفته می‌شود. تصادفی نیست که در بسیاری از محفل‌های سیاسی، ریش سفیدان و افراد با نفوذ عملاً حق و تو پیدا می‌کنند. به دلیل، کنار گذاشتن رأی اکثریت به عنوان مبنای موضع جمعی در یک سازمان سیاسی، با هر ژست لیبرتارینیست که صورت بگیرد، جز تقویت عده‌ای معدود (که دستی بر اهرم‌های حساس سازمان دارند) به بهای بی‌مقدار رأی و نقش اکثریت اعضای سازمان معنای دیگری ندارد. مثلاً چنین کاری در شرایط کنونی سازمان ما جز نشاندن گردانندگان تبلیغات سازمان و مخصوصاً قلم زنان و سخنوران موجود بر گرده اکثریت اعضای سازمان، چه می‌تواند داشته باشد؟

اما اگر منظور از سلسله مراتب، ارگان‌های هدایت‌کننده یک سازمان، مانند کمیته مرکزی یا کمیته‌های منطقه‌ای اینها، و به طور کلی، سازماندهی عمودی (در مقابل سازماندهی افقی) است، باید بگویم:

اولاً هر نوع سازماندهی عمودی مساوی با نظام فرماندهی و فرمانبری، یا به معنای "مسلوب‌الاراده" شدن اعضا سازمان نیست. در یک جمع داوطلبانه هر عضوی هر وقت بخواهد می‌تواند جمع را ترک کند. مخصوصاً در سازمان‌هایی که نه تنها در قدرت نیستند، که زیر سرکوب هم هستند، کدام نیرویی جز اعتقاد قلبی و عمیق خود عضو می‌شود او را به ماندن با جمع وادارد؟ و در یک جمع داوطلبانه دموکراتیک که ارگان‌های هدایت‌کننده، منتخب اعضا و ناگزیر به حساب پس دادن به آنها، چگونه ممکن است اعضا "مسلوب‌الاراده" شوند؟

ثانیاً تشکل افقی نیز ضرورتاً به معنای فضای مساعدتر برای "چند صدایی" و "تلاش های خود انگیخته" اعضا نیست. مثلاً "کمپین یک میلیون امضاء" را در نظر بگیرید که رفیق تقی روزبه در نوشته ای آن را به عنوان نمونه ای درخشان از سازماندهی افقی یا "جنبشی - شبکه ای" معرفی کرده است و من هم از تحسین کنندگان آن هستم. در ایام کمپین همه فعالان برای جمع آوری امضای حمایتی برای مطالباتی معین تلاش می کنند که قبلاً توسط عده ای تنظیم است. آیا همه آنهایی که اکنون در آن کمپین فعالیت می کنند، در تدوین آن مطالبات شرکت داشته اند؟ جواب منفی است. آیا آنها اکنون می توانند در آن مطالبات تغییری بدهند؟ جواب منفی است. هر تغییری در مطالبات قبلاً تدوین شده به معنای متلاشی کردن کاروانی است که به راه افتاده و دارد پیش می رود. آیا کسانی که مخالف مطالبات کمپین هستند فقط می خواهند در مطالبات بیان شده تغییری بدهند، هم می توانند آن را امضاء کنند؟ جواب منفی است. کمپین فقط امضای کسانی را می خواهد که فقط مطالبات بیان شده را تأیید می کنند. بی گمان فعالان کمپین معتقد نیستند که مطالبات بیان شده آیه های آسمانی هستند که نمی شود چیزی بر آنها افزود یا چیزی از آنها کاست؛ بی گمان بسیاری از فعالان کمپین خود هم اکنون انتقاداتی در باره آن دارند که در اینجا و آنجا هم بیان می کنند. اما هیچ یک از اینها باعث نمی شود که در مطالبات قبلاً تدوین شده کمپین تغییری بدهند یا امضاهای منتقدان را هم جمع آوری نکنند. آیا این نمایشی از دیکتاتوری تدوین کنندگان مطالبات بر کل فعالان کمپین و کل امضاء کنندگان آن نیست؟ بسته به درکی که از معنای "دیکتاتوری" داشته باشیم، می شود پاسخ آری یا نه به این سؤال داد. پاسخ مثبت است به این معنا که وقتی قطار که به راه افتاد، فقط روی ریل هایی که تدوین کنندگان مطالبات و سازمان دهندگان اولیه آن چیده اند، پیش می رود و همه مخاطبان خود قبل از هر چیز یک "تأیید می کنم" قاطع می طلبند. اما پاسخ منفی است به این معنا که هیچ کس "مسلوب الاراده" نشده و همه فعالان و امضاء کنندگان فقط داوطلبانه می توانند به آن بپیوندند. هر سازماندهی کمپین هر قدر هم "جنبشی - شبکه ای" باشد، ضرورتاً چنین خصلتی دارد. زیرا بنا به تعریف، سازماندهی اقدام است. آیا سازمان دهندگان تظاهرات جهانی عظیم جنبش ضد جنگ، علیه اشغال عراق در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ که به روایتی میلیون نفر را در یک روز واحد، در شهرهای مختلف جهان به خیابان ها ریختند، می توانستند به طرف داران جناب هم اجازه ورود به صفوف تظاهرات بدهند؟ نه، آنها مجبور بودند با انضباطی آهنین از صفوف خود دفاع کنند و طر شان را پیش ببرند. می دانیم که آن تظاهرات ضدجنگ به لحاظ ترکیب نیروهای شرکت کننده و سازمان دهنده، آتش رنگارنگ تر و چند صدایی تر از کمپین یک میلیون امضاء بود، اما در حین اقدام فقط یک خط را پیش می برد که ضدیت با اشغال عراق بود.

ثالثاً سلسله مراتب در سازماندهی ضرورتاً چیز بدی نیست. ساختار هر مجموعه انسانی، بسته به کمیت افراد فشرده گی آن، شرایط زمانی و مکانی موجودیت آن، کارکردهای آن و بسیاری از عوامل دیگر، خواه نا خواه پیچیده یا ساده تر می گردد و شکل گیری الگوهای مختلفی از سلسله مراتب را اجتناب ناپذیر می سازد. بدیهی است که یک شهر میلیونی نمی تواند همان ساختاری را داشته باشد که اداره یک دهکده کوچک. آیا تنظیم روابط در هم ف شده میان میلیون ها انسان در مانهاتان نیویورک می تواند با همان ساختاری صورت بگیرد که روابط میان کشاورز مزارع پراکنده فلان منطقه در آرژانتین؟ آیا هم آهنگ کردن فعالیت کارکنان یک بیمارستان بزرگ امروزی و گروه توریستی با ساختار واحدی امکان پذیر است؟ و آیا پافشاری بر استفاده از یک الگوی سازماندهی مشابه در سازمان زیرزمینی انقلابی و یک حزب پارلمانی در یک دموکراسی لیبرالی کاری عاقلانه است؟

حقیقت این است که رفیق تقی روزبه با ایدئلیزه کردن سازماندهی "جنبشی - شبکه ای" و معرفی آن به عنوان ال مناسب برای فعالیت هر جمع سیاسی و اجتماعی، بسیاری از قانونمندی های عینی سازماندهی را نادیده می گیرد. اجتناب از طولانی شدن نالازم این نوشته، در اینجا من فقط به یک نکته اشاره می کنم. فرار از هر نوع سلسله مراتب خواه نا خواه، مضمون فعالیت یک جمع سیاسی و اجتماعی را به درجا زدن در سطحی بدوی محکوم می کند. سازمان های سیاسی و اجتماعی کارکردهای متعددی دارند که یکی از آنها سرویس دهی است. اما هر نوع سرویس دهی، ساختار سازمان را پیچیده تر می سازد و حدی از سلسله مراتب را اجتناب ناپذیر می کند. بگذارید مثلاً پست را در نظر بگیریم که نمونه بسیار شناخته شده ای است و همه قبول داریم که با مختل شدن آن زندگی امروز سرعت در هم می ریزد. در زندگی شهری امروزی، ما برای فرستادن هر بسته کوچکی حتی به دوستی در کیلومتری محل زندگی مان، معمولاً از سیستم پست استفاده می کنیم. ارسال بسته ها هر قدر مکررتر باشد و طول رسیدن آنها به مقصد هر قدر اهمیت بیشتری پیدا کند، اجتناب از سیستم پست دشوارتر می گردد. فرض کنید حسین که در فاصله ده کیلومتری هم در یک شهر واحد زندگی می کند، می خواهند بسته هایی را بین خود رد و کنند. اگر این بسته ها گاه به گاهی باشند، شاید آنها ترجیح بدهند خودشان مستقیماً آنها را به یک دیگر برسانند. اما ارسال ها مکررتر گردد و آنها علاوه بر ارسال این بسته ها مشغله های دیگری هم داشته باشند، ناگزیر خواهند بود سیستم پست استفاده کنند. اما این کار یعنی نادیده گرفتن آن اصل بدیهی هندسه سطح که: "نزدیک ترین فاصله میان نقطه، یک خط مستقیم است." زیرا آنها بسته ها را به دست دست ترین صندوق یا دفتر پست خواهند داد و اداره پست را همراه با بسته هایی که بعضی از آنها قرار است حتی به قاره های دیگر ارسال شوند، به مراکز تفکیک و طبقه خواهد برد. و بسته حسن بعد از دست به دست شدن های متعدد و به احتمال زیاد، پیمودن چند برابر فاصله محل ز حسن و حسین، بالاخره به دست حسین خواهد رسید. و مهم تر از همه، عملی شدن این کار یک سلسله مراتب ساز و انضباطی آهنین را اجتناب ناپذیر خواهد ساخت. این نوع سازماندهی شاید برای افرادی که با زندگی امروزی نباشند، غیر عقلانی به نظر برسد؛ اما همه ما که با منطق زندگی امروزی آشنایی داریم، آن را بسیار عقلا

ضروری می‌یابیم. ... بگذارید از جنبش کارگری مثال بزنم: فرض کنیم کارگران اتوبوس رانی تهران می‌خواهند می‌توانستند برای دست یافتن به خواست‌هایشان، به جای یک اعتصاب ناقص چند ساعته، یک هفته اعتصاب آیا این کار بدون داشتن صندوق اعتصاب می‌توانست عملی شود؟ آیا ایجاد صندوق اعتصاب بدون سازماندهی بدون مسؤولان صاحب اختیار (که حق داشته باشند در صورت لزوم منابع‌شان را مخفیانه طوری نگهدارند مصادره آن برای رژیم ناممکن گردد) قابل تصور است؟

منظور از نظام فرماندهی چیست؟ رفیق تقی روزبه دوست دارد سلسله مراتب حزبی را با دادن عنوان "نظام فرما، و فرمانبری" باز تولید نظام طبقاتی قلمداد کند و دفاع از ضرورت سیستم تبعیت در پیشبرد فعالیت‌های سازمان (تبعیت فرد از جمع، اقلیت از اکثریت، یا ارگان‌های محلی از کمیته مرکزی) را درک سربازخانه‌ای از سازمان بنامد. برای یک ارزیابی روشن از این اتهامات، بگذارید نظرم‌تان را اصلاً در باره خود سازماندهی نظامی روشن آیا کمونیست‌ها می‌توانند با هر نوع سازماندهی و انضباط نظامی مخالف باشند؟ پاسخ قطعاً منفی است. تا زمانی طبقه کارگر نیروهای مسلح بورژوازی را در برابر خود دارد، مخالفت اصولی با مبارزه نظامی و بنابراین سازماندهی و انضباط نظامی نیروهای مسلح پرولتری، جز سپردن گردن زحمتکشان به تیغ طبقه حاکم معنایی‌نا قدرت گرفتن طبقه کارگر در یک یا چند کشور نیز نمی‌تواند از اهمیت و جایگاه مبارزه نظامی بکاهد، بلکه برعکس تا زمانی که سلطه سرمایه در جهان پابرجاست، ممکن است حتی آن را افزایش هم بدهد. این حقیقت مخصوصاً ما که ناگزیریم در کشوری استبداد زده مبارزه کنیم، اهمیتی حیاتی دارد. در کشوری مانند ایران مخالفت اصول مبارزه مسلحانه، با هر نیتی که صورت بگیرد، توده زحمتکشان را (به قول لنین) "به توده رجاله‌ها" تبدیل می‌کند. تردیدی نیست که اطاعت کور کوران در نیروهای مسلح پرولتری نباید وجود داشته باشد و هیچ فرماندهی استفاده‌ای از افراد زیر فرماندهی‌اش را نباید داشته باشد، اما در این هم تردیدی نمی‌توان داشت که مبارزه نظامی پرولتری نیز به انضباطی آهین نیاز دارد. بعلاوه، ضرورت انضباط فقط به مبارزه نظامی محدود نمی‌گردد. مثلاً دفاع از امنیت یک سازمان زیر زمینی که کاملاً هم مسالمت‌آمیز فعالیت می‌کند، آیا بدون انضباطی آهین تصور است؟ سازماندهی یک تظاهرات بزرگ کاملاً قانونی (از جنس همان تظاهرات ۱۵ فوریه ۲۰۰۳) چه اداره یک تلویزیون علنی روزانه چگونه؟ می‌بینید، مخالفت رفیق تقی روزبه با هر نوع سیستم تبعیت و فرماندهی می‌تواند به نفعی خیلی چیزها بیانجامد!

۳

رفیق تقی روزبه برای رهایی از هر نوع سیستم تبعیت سازمانی از دو سو هویت جمعی سازمان را زیر حمل گیرد: یک بار (همان‌طور که دیدیم) سعی می‌کند با کاهش موضع سازمان به موضع تک تک اعضای آن، هر هویت و موضعی جمعی را بی‌معنا کند؛ بار دیگر می‌کوشد با منحل کردن هویت سازمانی در هویت عمومی هواداران سوسیالیسم، دلیل وجودی آن را منتفی سازد: "ما میدانیم و صدبار تکرار کرده ایم که ضمن داشتن افتخار ویژه خود، اما هویت‌های مشترک و پایه‌ای ترواساسی تری داریم که در جهت تشکیل صفوف بزرگ تر بر خرده‌هویت و خودویژه‌گی‌ها مزیت دارند. از آنجا که قرار نیست که هویت بزرگ و مشترک بر پایه این خرده‌هویت‌ها بگیرد، نمی‌توان حول یکی از این خرده‌هویت‌ها، ستون خیمه را برافراشت. در حال فرایند اتحاد بزرگ طبقاتی و سوسیالیستی با اصالت دادن به خرده‌هویت‌ها و مواضع رسمی و فرادستی این یا آن بخش و جریان (یعنی مواضع، و آمیخته‌ای از خرده‌کلان، پایه‌ای و گذرا، خودویژه و بنیادهای فرارونده) ممکن نمی‌شود... آن مدل تک‌صدایی و سادگی دادن بر مبنای فرادستی یک صدا به همراه یک زیر مجموعه اقماری و کنترل شده دورانش بسر رسیده دیگر تمایز درون و بیرون معنای گذشته را از دست داده است. نمی‌توان در درون تک‌صدایی بود و در بیرون بر روزآمد بودن از اتحاد بزرگ و پلورالیستی سخن به میان آورد". استدلال عجیبی است. از یک سو شکایت از این است تأکید بر هویت جمعی سازمان در مقابل نظرات فردی اعضای آن، به تک‌صدایی و فرقه‌گرایی منجر می‌شود، همان حال گفته می‌شود که چنین تأکیدی ما را در مقابل عموم هواداران سوسیالیسم قرار می‌دهد. آیا وقتی "یک چه هویت و دارای هدف و برنامه مشترک" از عضو خود می‌خواهد، ضمن حفظ نظرات فردی‌اش در باره این یا آن، از تصمیمات جمعی برای پیشبرد فعالیت سازمانی در راستای برنامه مشترک تبعیت کند، چند صدایی به خطر افتد، اما وقتی از همین جمع خواسته می‌شود که برای دست‌یابی به اتحاد با عموم هواداران سوسیالیسم، دفاع برنامه‌اش را کنار بگذارد، چند صدایی به خطر نمی‌افتد؟! این استدلال رفیق تقی روزبه مرا به یاد آن شعر معروف عرفانی می‌اندازد که "مقصود تویی، کعبه و بتخانه بهانه". مقصود رهایی از هر نوع قید و بند سازمانی است و رسیدن به آن، حتی منطق را هم باید ادب کرد! قرار است همه هواداران سوسیالیسم و حتی همه کارگران جهان، رها از تعلقات سازمانی، به صورت الکترون‌های آزاد، در یک سازماندهی "جنبشی - شبکه‌ای" دور هم گردند تنها مانع این گرد هم آیی بزرگ جهانی، سازمان‌هایی هستند که با ابداع سیستم تبعیت از جمع، افراد را به ز کشیده‌اند! این تصور از اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم که به "راه کارگر" هم نسبت داده می‌شود، کاملاً کهنه است.

اولاً طرح ما برای "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" (به شهادت اسنادی که موجود است) به هیچ وجه دعوی انحلال احزاب مختلف چپ و ادغام‌شان در یک سازمان واحد نبود. حرف ما این بود که جریان‌های مختلف سوسیالیسم ضمن حفظ برنامه‌ها و سازمان‌های خودشان، حول نقاط اشتراکی که نقداً دارند، به همکاری اتحادیه‌هایی بپردازند و در عین حال در فضایی بردبارانه، اختلافات‌شان را به بحث بگذارند.

ثانیاً هر طرحی برای رسیدن به اتحاد هواداران سوسیالیسم، اگر بر مبنای پلاتفرم مشترکی نباشد، خواه ناخواه انحلال طلبانه است. پلاتفرم می تواند بسته به شرایط و هدف های مشخص اتحاد، بسیار کوتاه، کلی یا تفصیلی باشد اما نمی تواند وجود نداشته باشد. ظاهراً خود رفیق تقی روزبه هم منکر این نکته نیست و نکاتی را هم به عنوان دستورات مطرح می کند. بنابراین هر پیشنهادی برای اتحاد، ضمن این که تلاشی است برای گردآوردن شمار بیشتری یک هدف مشترک، در همان حال تلاشی برای منزوی کردن مخالفان (و نیز مدافعان دروغین) آن هدف مشترک است. مثلاً وقتی ما تأکید کردیم که اتحاد هواداران سوسیالیسم بدون تعهد به پیکار طبقاتی پرولتاریا بی معناسد درست در همان قطعنامه آن را "اتحاد چپ کارگری" نامیدیم با همان تأکید می خواستیم همه سوسیالیست های کارگری را منزوی سازیم. تصادفی نبود که تأکید ما بر "فقط پرولتاریا" باعث رنجش و عصبانیت آنهایی می شد خورده بورژوازی را متحد طبیعی پرولتاریا می دانستند.

ثالثاً معیاری عینی برای تشخیص بنیادی ترین و غیر قابل عدول ترین محورهای اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم وجود ندارد، بلکه بسته به نگرش جریان دعوت کننده به اتحاد، بعضی از محورهای مهم برای دیگران ممکن است به قول رفیق تقی روزبه ("خرده هویت" شمرده شوند. مثلاً کافی است معیار خود رفیق تقی روزبه را در نظر بگیریم که از یک طرف "سه مؤلفه" مورد نظر خود را به عنوان "عام ترین و اساسی ترین مؤلفه های سوسیالیست رادیکال و آزادیخواه" مطرح می کند و از طرف دیگر، هر نوع تشکل کمونیستی دارای سیستم تبعیت سازماندهی "کپی برداری نمونه وار از ساختارهای طبقاتی بورژوازی" می داند و یا مبارزه برای دولت کارگری را منشأ فساد در خوش بینانه ترین برداشت ممکن از نظرش ("خرده هویت" تلقی می کند و بنابراین از شمار "مؤلفه" های، نظرش بیرون می گذارد. در حقیقت اگر رفیق تقی روزبه روی حرف خودش بیايستد، قاعدتاً افرادی مانند من را به ضرورت حزب برای کمونیست ها و دولت کارگری برای رسیدن به سوسیالیسم تأکید دارند (حتی از اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم نیز باید کنار بگذارد. او به عنوان "سوسیالیست رادیکال و آزادیخواه" والیته ضد اتوریته، قضاوت حتی نمی تواند ما را در محدوده جبهه متحد کارگری نیز تحمل کند، چرا که ما از اتحادیه های کارگری دفاع می کنیم مبارزات اقتصادی کارگران را فی نفسه مهم و ضروری می دانیم.

رابعاً نمی شود هر نوع سازمان دارای سیستم تبعیت را بورژوازی خواند و در عین حال مدافع چند صدایی سوسیالیسم شد. اصلاً نفس بورژوازی دانستن هر نوع سازمان دارای سیستم تبعیت، و تجویز نسخه ای واحد برای هر سازماندهی در هر نقطه ای از عالم، نه فقط بسیار ساده لوحانه است، بلکه با چند صدایی سوسیالیستی نیز ناسازگار است. باور اصولی و روشمند به چند صدایی به معنای این نیست که شما آماده اتحاد با مخالفان نظری خود باشید، این است که بپذیرید که احتمالاً اختلاف نظرات و منافع میان سوسیالیست ها، حتی در مسائل بسیار مهم از نظر ادامه خواهد یافت و بنابراین اتحاد آنها در زیر یک سقف امکان ناپذیر خواهد بود. رفیق تقی روزبه به دو دلیل صدایی سوسیالیستی را (دانسته یا ندانسته) نفی می کند: نخست به این دلیل که فقط چند صدایی درون "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" مورد نظر خود را به عنوان چند صدایی سوسیالیستی به رسمیت می شناسد، و کسانی را نخواهند در "خیمه" بزرگ او گرد آیند، غیر سوسیالیست یا (در بهترین حالت) فرقه گرایان چسبیده به "خرده هویت" ها و بنابراین دشمنان چند صدایی قلمداد می کند. در حالی که اعتقاد به چند صدایی یعنی احترام به موجودیت های کاملاً مخالف هم دیگر، نه فقط در مسائل خرده ریز، بلکه حتی در مسائل کاملاً مهم. چند صدایی سوسیالیستی این است که ما تعدد احزاب سوسیالیست/کمونیست کاملاً رقیب با هم دیگر را در داخل جنبش طبقاتی پرولتاریا داشته باشیم، نه تنها در دوره مبارزه برای سوسیالیسم، بلکه حتی در خود جامعه سوسیالیستی نیز. دوم به این دلیل بنیادگرایی اندیویدالیستی رفیق تقی روزبه با بورژوازی قلمداد کردن همه جریان های سوسیالیستی معتقد به سیستم سازمانی، آنها را از جرگه هواداران سوسیالیسم بیرون می راند. بگذارید برای صراحت دادن به نگرش یادآوری کنم که من هر چند از طرف مقابل به مسأله نگاه می کنم و هر چند با سیستم نظری رفیق تقی روزبه گرایش های او در باره سازماندهی کاملاً مخالفم، اما به خودم حق نمی دهم آنها را (مادامی که علیه سرمایه دار برای سوسیالیسم، با هر نامی که روی اش بگذارند، می جنگند) نیروهای بورژوازی یا غیر سوسیالیستی بنامم. حتی نظر من هر چند چگونگی برخورد به مسأله دولت در پیکار برای سوسیالیسم از اهمیت حیاتی و تعیین کننده برخوردار است، اما نمی توان افرادی مانند جان هالووی را نیروهای بورژوازی تلقی کرد و از جرگه هواداران سوسیالیسم بی گذاشت. بالاخره نباید فراموش کنیم که آنارشیزم رفرمیستی در جنبش طبقه کارگر پدیده تازه ای نیست و بعید است، این زودی ها هم از بین برود. اما معنای عملی چنین نظری این نیست که با این گرایش حتماً می توان در یک حزب حتی در زیر یک "خیمه" بزرگ واحد جمع شد. حقیقت این است که با دنیا و از جمله با دنیای پیکارهای طبقاتی نمی توان با منطق "یا با ما / یا بر ما" برخورد کرد.

سوم - معیار تشخیص مواضع سازمان چیست؟

سؤال سوم رفیق تقی روزبه در باره "شاخص عینی" برای ارزیابی مقالات است: "هم چنین در نوشته ها و مباحثات عنوان یک شاخص عینی برای ارزیابی مقالات، از مقوله مصوبات سخن به میان می آید. باید از خود پرسیم که از چه مصوبات چه دریافتی داریم؟ بی شک یکی از گره های کور در مباحثات و تفسیر ضوابط موجود، همین ابهام مربوط به مصوبات است." توجه کنید که او نه از ابهام در مواضع سازمان، نه حتی از ابهام در مصوبات سازمان، بلکه ابهام در مفهوم خود "مصوبات" صحبت می کند. تا آنجا که من می فهمم در مفهوم مصوبات ابهامی وجود ندارد، منظور از "مصوبات سازمان" هم به حد کافی روشن است: یعنی برنامه و اساسنامه و مصوبات کنگره های ساز

کمیته مرکزی. همچنین بدیهی است که مصوبات کمیته مرکزی فقط در فاصله کنگره ها می تواند اعتبار داشته باشد. اگر تصمیمات آن از طرف کنگره (به طور مستقیم یا ضمنی) تأیید نشود، از اعتبار ساقط است. پس در نهایت، در یک دوره یک ساله، قاعدتاً منظور از "مصوبات سازمان" مصوبات کنگره های آن است. اما رفیق تقی روزبه شکوه می کند که اینها بسیار بیشتر از آنند که به شمارش در آیند و چنین کاری حتی اگر شدن باشد، لیستی بلند بالا خواهیم داشت که سر به صدها و هزاران مصوبه خواهد زد: یعنی "بی شمار خرده معیار گمان من ... بی تعینی". به نظر من این شیوه استدلال جز مصادره به مطلوب معنای دیگری ندارد. اولاً ما بی مصوبه نداریم. شمار مصوبات ما نه هزارهاست، نه حتی صدها، بلکه حداکثر چند ده تا بیشتر نیست. زیرا بزرگی از مصوبات به مسائل تاکتیک می پردازند و غالب تاکتیک ها بدون عامل زمان معنا ندارند و معمولاً عمر هم کوتاه است. بنابراین مصوبات مربوط به آنها هم به دلیل انتفاء موضوع منتفی می شوند. ثانیاً وقتی سازمانی د ای را آن قدر مهم می داند که در باره آن مصوبه تمام سازمانی می گذراند، آن را دیگر نمی توان "خرده معیار" مصوبه ای که قرار نیست در عمل به اجراء گذاشته شود، به چه درد می خورد؟ ثالثاً حتی اگر شمار مصوبات هزاران هم برسد، دلیل نمی شود آنها را نادیده بگیریم. مگر قرار است مصوبات را بر مبنای حافظه فردی این عضو سازمان معتبر یا نامعتبر بدانیم؟ بهتر است از ضعف خود فضیلت نسازیم. تشکیلاتی که آرشیو و حافظه نداشته باشد (آن هم در عصر اطلاعات)، در دلیل وجودی خودش تردید دارد. چنین تشکیلاتی ممکن است از نظر تقی روزبه (که سازماندهی "جنبشی - شبکه ای را به یک اصل جهان شمول تبدیل کرده است) مطلوب باشد، اما نظر من برای لای جز خوب است.

رفیق تقی روزبه که "سه مؤلفه" مورد نظرش را به عنوان "شاخص عینی" معرفی می کند، یعنی لااقل بر سازمان یا (دقیق تر بگویم) سازمان دارای برنامه مدون را کنار می گذارد، اصطلاحات مبهم تر از مصوبه ترجیح می دهد: "البته در برخی مصوبات سازمان بدرستی از **مواضع عمومی** و **چهارچوب ها** سخن به میان آمده که گام مهمی است در فاصله گرفتن از مفهوم کنگ و بی شمار مصوبات و به معنی نزدیک شدن است به اشتراکات پای و جامع به عنوان یک شاخص عینی و مشترک برای همه اعضای تشکیلات است". این استدلال نیز جز مصادره مطلوب معنایی ندارد. اولاً مفهوم "مصوبات" نه تنها گنگ نیست، بلکه قطعاً روشن تر از مفهوم "مواضع عمومی و چهارچوب ها" است. زیرا اولی نشان می دهد که معیار مورد بحث از طریق کنگره (یا حداقل کمیته مرکزی سازمان اتخاذ شده، در حالی که دومی ضرورتاً چنین چیزی را صراحتاً بیان نمی کند. ثانیاً "مواضع عمومی و چهارچوب ها" در قطعنامه های موجود سازمان به معنای مواضع تمام سازمانی است که جز مصوبات کنگره و مرکزی نمی تواند باشد. مراجعه به همین مصوبات موجود نشان می دهد که با توجه به قرائن روشن در این اس معنای دیگری برای این اصطلاحات نمی توان قائل شد. ثالثاً رفیق تقی روزبه به دو دلیل "مواضع عمومی" و "مصوبات" ترجیح می دهد: نخست این که گمان می کند از این طریق و با پیچ و تاب در استدلال، راحت تر می قدمی در جهت حذف برنامه سازمان و آوردن "سه مؤلفه" طلایی مورد نظر به جای آن، می توان برداشت؛ دو که مفهوم روشن تر، که "مصوبات" باشد، جای تعبیر و تفسیر برای رسیدن به حزبیت مورد نظرش باقی نمی گذارد. هدف او درست کردن چند معیار ساده نیست و گرنه به جای "سه مؤلفه" طلایی پیشنهادی، لااقل به "مبانی برنامه سازمان متوسل می شد که در کنگره اول برای حفظ اقلیت مخالف مبارزه از امروز برای سوسیالیسم، تصویب شد. **چهارم - دلیل وجودی ستون "دیدگاه" چیست؟**

سؤال های چهارم و پنجم رفیق تقی روزبه ناظر به دلیل وجودی ستون دیدگاه است. در این رابطه او نکات متعددی به عقیده من (در هم و حتی متناقضی مطرح کرده است که ناگزیرم به هر یک از آنها جداگانه بپردازم.

به نظر من، نخستین (و از جهتی مهم ترین) نکته ای که در بر خورد رفیق تقی روزبه باید مورد توجه قرار بگیرد این است که او سعی می کند قرار دادن یک نوشته در ستون دیدگاه را به معنای خفه کردن صدا و حذف نظر نویسنده قلمداد کند: "بحث مشخص ما این است که در شرایطی که ستون اول هم به اولویت ارائه مواضع رسمی اختصاص وحتاً سردبیران نهادها ... میتوانند به نوشتن مطالب و مقالات رسمی و بدون امضاء به پردازند، اصلاً قابل فهم نیست چرا باید وجود ستونی با مشخصات امضاء فردی و باقی اینگونه مسئولیت هرنوشته با خودنویسنده است ... **مهم و عقب گرد گردد؟** اگر مشخصات این ستون چنین است چرا باید ما را پریشان خواب کرده و به صرافت حذف و حراست از خلوص گویا بخطر افتاده امان بیاندازد؟ برآستی منشأ چنین دغدغه ای چیست؟" (خط تأکید افزوده من).

این توصیف از ستون دیدگاه تحریف آشکار حقیقت است. اولاً در کجای دنیا ارائه کامل و بدون تغییر یک نوشته (در یک سایت یا نشریه) را به معنای "حذف" آن می دانند قرار است به زبان "اورولی" (که مثلاً "جنگ همان صلح است") حرف بزنیم؟ نگاهی به مصوبه های کنگره او جای تردیدی نمی گذارد که ما وقتی تصمیم گرفتیم چنین ستونی ایجاد کنیم، واقعاً می خواستیم نظرات مختلف آنرا باید. تصادفی نبود که این ستون را در آن مصوبه ها "تریبون آزاد" نامیدیم. آیا اکنون در سازمان ما کسی از مقالاتی که حتی در مخالفت و انتقاد صریح از مواضع رسمی سازمان نوشته می شوند، دفاع می کند؟ جواب است. پس چرا هر چیزی را با نام واقعی اش ننامیم؟ اگر رفیق تقی روزبه فکر می کند با تحریف نظر مخالف کردن آن می شود مدافعان آن را از میدان به در برد، اشتباه می کند. چنین شیوه هایی به فضای بحث سالم و تفاهم آسیب می زند.

ثانیاً وقتی رفیق تقی روزبه از "عقب گرد" صحبت می کند ، این گمان به وجود می آید که گویا چنین ستونی تازه شده است ؛ در حالی که سابقه آن به همان مصوبه ای می رسد که مقررات مربوط به انتشار ادبیات سازمانی و از نوشتن با امضای فردی را بیان کرده است. حقیقت این است که عکس ادعای رفیق تقی روزبه درست است. یعنی ؛ اندازی و فعال شدن سایت راه کارگر ، انتشار نوشته های متفاوت با مواضع سازمان آشکارا افزایش پیدا کرده ؛ زیرا محدودیت صفحات نشریه امکان نمی داد صفحات زیادی به مواضع متفاوت با مواضع سازمانی اختصاص یابد. بدیهی است که حتی حالا نیز هر جا پای رسانه های چاپی به میان بیاید ، این محدودیت هم چنان خود را نشان می دهد. فرض کنید که ما همین الان بخواهیم یک نشریه ماهانه چاپی در بیاوریم ، آیا می توانیم بیش از حد معینی ، ستون آزاد (یا ستون دیدگاه ، یا هر نامی که روی آن بگذاریم) اختصاص بدهیم؟ از نظر من پاسخ قطعاً منفی است. زیرا اولویت هر سازمانی تبلیغ مواضع رسمی آن است و هر جا که پای مسأله منابع کمیاب به میان بیاید ، این اولویت برجستگی بیشتری خود را نشان می دهد. بعداً بار دیگر به این نکته باز خواهیم گشت.

ثالثاً جملات رفیق تقی روزبه در نقل قول بالا ، این توهم را در خواننده به وجود می آورد که گویا کسی خواهان ستون مقالات با امضای فردی شده است. در حالی که هیچ کس (تا آنجا که من اطلاع دارم) چنین خواستی را مطرح نکرده است. بحث برسر بود و نبود چنین ستونی نیست ، بحث بر سر بود و نبود ستون دیدگاه است ، یعنی متمایز از نوشته های فردی ناهمخوان با مواضع سازمان از سایر نوشته های فردی. و برعکس ادعای رفیق تقی روزبه ، طرفداران حذف ستون دیدگاه هستند که حذف یا به حاشیه راندن و کم رنگ کردن نظری را می خواهند ، آن هم رسمی سازمان را. زیرا آنها می خواهند سازمان حق نداشته باشد با متمایز کردن نظرات متفاوت یا مخالف با رسمی خودش ، به آن برجستگی بدهد. همان طور که قبلاً نشان دادم ، رفیق تقی روزبه برای این کار حتی چند جلوتر رفته و با مخالفت صریح با سیستم تبعیت سازمانی ، مدعی شده است که نظر سازمان مساوی است با مآراء تک تک اعضای آن. اعتراض رفیق تقی روزبه این نیست که چرا نظرش را در سایت سازمان نیاورده اند. به دلیل ساده که هرگز کسی نه چنین کاری را کرده است و نه چنین کاری را خواسته است. اعتراض او به این است چرا نوشته ای از او را در ستون دیدگاه قرار داده اند. و حرف اش هم این است که شما با این کارتان مرا عضو راه کارگر اعلام می کنید! که البته این استدلال اش هم کاملاً بی پایه است. زیرا درست همین استدلال نشان می دهد او عملاً هر نظر متفاوت با نظر رسمی سازمان را یک نظر دست دوم و بی ربط می داند. در حالی که وظیفه ، دیدگاه لقاء داوری ارزشی و اخلاقی در باره این یا آن نظر نیست ، بلکه صرفاً نشان دادن تفاوت یک نظر با رسمی کنونی سازمان است. بدیهی است که نظر رسمی کنونی می تواند در آینده به نظر اقلیت تبدیل شود یا اصلاً کنار گذاشته شود. به همین دلیل هیچ سازمانی (تا چه رسد به یک سازمان برخوردار از دموکراسی درونی) لاقا تئوری ، برای نظر رسمی خود خصلت ابدی قائل نمی شود.

۴

استدلال محوری رفیق تقی روزبه را که بارها در نوشته او تکرار می شود ، چنین می توان خلاصه کرد: اگر استماع مواضع رسمی با امضای ارگان های سازمانی اعلام شوند ؛ و اگر قرار است نوشته های با امضای فردی سازمان غیر تعهدآور باشند ؛ دیگر چه نیازی به ستون دیدگاه داریم؟

در این استدلال نکته بسیار مهمی نادیده گرفته می شود که مضمون نوشته های فردی است. این نوشته ها بسته به ای در راستای خط سازمان باشند یا در اختلاف و ناهمخوانی با آن ، به دو مقوله متفاوت تقسیم می شوند. زیرا سازمان سیاسی نمی تواند نسبت به سرنوشت سیاست رسمی خودش بی تفاوت باشد. و بنابراین نمی تواند به نوشته که در راستای سیاست اش هستند و آنهایی که با آن ناهمخوانی دارند ، به یک چشم نگاه کند. سازمانی که به این بندی دست نزند ، دلیل وجودی خودش را زیر سؤال می برد ، یا دست کم ، تصمیمات جمعی اش را بی اهمیت می مثلاً آیا می شود شرکت در انتخابات آینده را تحریم کنیم و در عین حال با نوشته هایی که در تریبون های سازمانی ما مردم را به شرکت در انتخابات فرا می خوانند ، مرزبندی نداشته باشیم؟ البته از منظر بنیادگرایی اندویدیوال رفیق تقی روزبه ، طبیعی است که این مرزبندی به معنای تنی و ناتنی کردن اعضای سازمان و خفه کردن اقلیت خواهد بود. زیرا اصلاً سازمانی که نظرش را در نظر تک تک اعضایش حل نکرده باشد ، یک سیستم فرما خفه کننده است تا چه رسد به این که بر نظر اقلیت و اکثریت تأکید کند و فعالانه نظر اکثریت را پیش ببرد. البته تقی روزبه برای این نظر خود توجیهاتی هم دارد که توجه به آنها نیز خالی از فایده نیست.

فرد خلاق و جمع خرفت. رفیق تقی روزبه هر نظر فردی را در صورتی که در مقابل نظر اکثریت باشد ، خلاق و انگیزه می داند و در صورتی که در راستای نظر اکثریت باشد ، فرمایشی می نامد. این ادعای بسیار عجیب نامعقولی است ، به چند دلیل: اولاً در یک جمع داوطلبانه و دموکراتیک که هر کس می تواند نظرش را آزادانه بیان و با نظرات مختلف آشنا شود ، قاعدتاً از جمع گله وار خبری نیست. در چنین جمعی تأکید بر خلاقیت فرد غالباً کننده است. ثانیاً در چنین جمعی صحبت از خود جوشی و خود انگیزگی و به ویژه قرار دادن آن در برابر "برانگ" و از بالا سازمان دادن" نیز غالباً گمراه کننده است. زیرا در چنین جمعی شمار افرادی که با میل و ابتکار فردی بدون دستور گرفتن از جایی فعالیت می کنند ، قاعدتاً در میان اکثریت بیشتر است تا در میان اقلیت. مگر این که اکثریت ها به طور تصادفی افراد بی انگیزه و بی ابتکاری باشند و اقلیتی ها با انگیزه و مبتکر. ثالثاً اگر فقدان ابتکار و انگیزگی در افراد اکثریت را ناشی از غلبه نظر آنها در جمع می دانیم ، داریم به طور ضمنی یا روی نادرستی آنها انگشت می گذاریم ، یا از نفس در اقلیت بودن (صرف نظر از مضمون اختلاف) فضیلت می سازیم ؛ که در

دو حال غلط است. **رابعاً** حتی اگر خود انگیزگی و ابتکار تصادفاً منحصر به فرد یا افرادی باشد که نظرشان ناهمخوانی با نظر جمعی است، باز هم تا جایی که آنها می توانند نظرشان را آزادانه بیان کنند، قاعدتاً نباید نگرانی باشد. لابد رفیق تقی روزبه خواهد گفت که قرار دادن نظر آنها زیر عنوان "دیدگاه" باعث سرخوردگی خواهد شد. برعکس، من فکر می کنم افراد با انگیزه و مبتکر، بنا به تعریف، ترسی ندارند که در اقلیت قرار بگیرند و معمولاً خودشان را در پشت کسی مخفی نمی کنند. در هر حال از هیچ سازمان سیاسی جدی نمی شود انتظار داشت مخالفان و منتقدان موضع خود جایزه بدهند.

اکثريت و مهمل نویسی. رفیق تقی روزبه مدعی است که هر نوشته فردی فقط در صورت ناهمخوانی با مواضع سازمان می تواند مطالبی نو و مفید باشد؛ وگرنه نوشته های فردی در راستای آن مواضع، ناگزیر همان مطالبی شده در قطعنامه ها و بیانیه های سازمانی را تکرار خواهند کرد و "اختیار فرد فقط در حد اعمال سلیقه و جزئ خواهد بود که این "در قلمرو اندیشه و نگارش یعنی هیچ و مطلقاً هیچ!"

برای پی بردن به نادرستی این ادعا فقط کافی است به تجربیات سازمان خودمان نگاهی بیندازیم. مثلاً دفاع از ضرا و اهمیت اتحادیه های کارگری یکی از سیاست های کاملاً شناخته شده "راه کارگر" بوده است و رفقای ما در دفاع این سیاست مطالب زیاد و با ارزشی نوشته اند. اما رفیق تقی روزبه که در همین دو-سه سال اخیر به صرافت مذ با این سیاست افتاده (که صد البته حق اوست) و فقط دو مقاله دم بریده در این باره نوشته است، با معیاری که ما کرده، قاعدتاً باید همان دو نوشته خود را مفیدتر و با ارزش تر از همه آن مطالب بداند!

حقیقت این است که در هر سازمانی قطعنامه ها و بیانیه های سازمانی در باره این یا آن سیاست، معمولاً بسیار کوشش شده نوشته می شوند و باید هم چنین باشند. اما فعالان سازمان هستند که از طریق تبلیغ و ترویج گفتاری و نوشتاری آنها را توضیح می دهند و از آنها دفاع می کنند و (در صورت لزوم) برای تصمیم گیری های سازمانی تکمیل باره آنها در آینده تدارک می بینند. مثلاً فرض کنید که ما می خواهیم حق آموزش و بهداشت و مسکن را به عنوان شهروندی در بخش خواست های برنامه ای مان مطرح کنیم. تردیدی نیست که بیان اینها در برنامه سازمان از چند فراتر نخواهد رفت. اما اگر قرار باشد این خواست ها را به صورتی فعال تبلیغ کنیم، ناگزیر خواهیم شد توضیح دهیم که چه می خواهیم و چگونه می توانیم به اینها دست یابیم. چنین توضیحاتی خواه نا خواه بوسیله فعالان سازمان صورت خواهد گرفت. اینها به صورت فردی (اما نه در بی ارتباطی و بی خبری از همدیگر) این کار را انجام خواهند داد و واقعاً به این خواست ها باور داشته باشند و با تمام توان و امکانات برای پیشبرد آنها تلاش کنند، ناگزیر خواهند به مسائل مربوط به جنبه های مختلف این خواست ها پاسخ بدهند. در نتیجه، ممکن است در باره هر یک از خواست ها مقالات یا حتی کتاب ها نوشته شود. تردیدی نیست که چنین مطالبی تماماً با امضای فردی نوشته شد و برای سازمان تعهدآور نخواهند بود. از این فراتر، ممکن است در میان فعالان درگیر در این حوزه ها در مسائل گوناگون مربوط به این خواست ها، اختلاف نظرهایی بروز کند و نظرات مختلفی شکل بگیرد. اما سازمان باره این اختلاف نظرها نیز مجبور به موضع گیری نخواهد بود و تمام این نظرات تا آنجا که خواست کلی بیان شده برنامه را رد نکرده یا زیر سؤال نبرده اند، نظرانی در راستای موضع سازمان تلقی خواهند شد. البته ممکن است گیری همین نظرات مختلف (افراد) در باره چگونگی دست یابی به خواست واحد (سازمانی) در مرحله ای از فرآیند جمعی سازمان، موضع گیری سازمانی را اجتناب ناپذیر سازد. در آن صورت و تنها در آن صورت، سازمان بر آن چند خط مربوط به مثلاً حق آموزش در برنامه، موضع دیگری هم که خصلت تکمیلی خواهد داشت، خواهد کرد.

در هر حال، برخلاف ادعای رفیق تقی روزبه، نوشته های مدافعان موضع رسمی سازمان "در قلمرو اندیشه و نگارش" به معنای "هیچ و مطلقاً هیچ" نخواهند بود؛ همان طور که نوشته های مخالف موضع سازمان نیز معلومند حاوی مطالب بکر و با ارزشی باشند.

فرد نوآور و جمع شریعت مآب. رفیق تقی روزبه مدعی است سازمانی که روی مصوبات خودش بایستد، به و "جهان ... آکنده از پویش های تازه و رویدادهای غیر قابل پیش بینی" غافل گیر می شود. و توصیه می کند که رابطه خلاق و منعطف تری را با جهان بیرون برقرار ساخت. و ایجاد رابطه خلاق را هم از طریق قرار ندادن های فردی مربوط به "مسائل نو و مستحدثه" در زیر عنوان "دیدگاه" ممکن می بیند. بگذارید ببینیم این ادعا چقدر دفاع است.

اولاً حتی بدترین شق ممکن (از نظر رفیق تقی روزبه) مشکلاتی را که او گمان می کند، به بار نمی آورد. ف کنیم حادثه تازه ای روی می دهد که سازمان سیاسی مورد نظر ما را کاملاً غافلگیر می کند. افراد فریخته ای رفیق تقی روزبه بلافاصله دست به قلم می برند، مسأله را حل می کنند و نوشته شان (به خاطر ناهمخوانی با یک مصوبات موجود سازمان) در ستون دیدگاه منتشر می شود. نتیجه؟ نوشته مربوطه که به صورت علنی منتشر شده خوانده می شود و (به خاطر پاسخ درستی که به مسأله داده) چه در بیرون از سازمان و چه در درون آن، طرفدار می کند و احتمالاً در نهایت، سازمان را هم به حقانیت خود متقاعد می سازد. این که چیز بدی نیست. خود حاد سازمان یاد می دهد که هم در باره علل غافل گیر شدنش و هم در باره داوری غلط اش تأمل کند و مهم تر از آن ارزش رفیقی که برخلاف اکثریت پاسخ درستی به مسأله داده پی ببرد. ممکن است گفته شود که اگر مقاله مربوط ستون دیدگاه قرار نمی گرفت، اعتبار سازمان کمتر آسیب می دید. اما به نظر من چنین نیست. اگر سازمانی یا ذ

نظری دارد ، دلیلی ندارد تا زمانی که نادرستی نظرش اثبات نشده ، از آن دست بردارد. در هر حال اصولی صراحت به مراتب بهتر است تا سکان بریده در دست باد این سو و آن سو شدن.

ثانیاً برخلاف تصور رفیق تقی روزبه که جمع را مظهر شریعت مآبی تلقی می کند و فرد را قهرمان میدان مشخص ، قاعدتاً هر سازمان زنده ای وقتی با مسأله جدیدی روبرو می شود ، برای پاسخ به آن ، از مجموع نیرو خود ، و به ویژه نیروهای صاحب نظر در حوزه مربوطه ، بهره می گیرد. بنابراین دلیلی ندارد سازمان در مقابل م جدید گنج و در مانده باشد و این یا آن فرد به ابتکار شخصی برای نجات اش وارد میدان شوند. بهترین و مؤثرترین واکنش در مقابل مسائل جدید این است که سازمان به عنوان سازمان موضع پیدا کند و گرنه موضع گیری های فر از آنجا که برای سازمان تعهدآور نیستند (نمی توانند گرهی از کار او بگشایند. ممکن است گفته شود که مدت ها لازم است تا سازمان بتواند نظری در مقابل حادثه جدید پیدا کند. در حالی که چنین نیست. هر سازمان برخوردار از کمیته هدایت کننده منتخب ، به سرعت می تواند به یک موضع جمعی دست یابد. البته رفیق تقی روزبه چنین ساز را قبول ندارد و آن را یک سیستم سلسله مراتبی بورژوازی می داند. تصادفی نیست که او به تحلیل های فردی دخیل بندد.

ثالثاً برخلاف تصور رفیق تقی روزبه ، نه مسائل "نو و مستحدثه" غالباً یک سازمان زنده و در ارتباط فعال با د بیرون را غافلگیر می کنند و نه غالب نوشته های فردی اعضای سازمان در باره مسائل "مستحدثه" با مواضع ر آن ناهمخوان می شوند. به عبارت دیگر ، نوشته های فردی اعضای هر سازمان زنده غالباً با مواضع سازمان همذ دارند. بنابراین دلیلی ندارد که زیر عنوان "دیدگاه" منتشر شوند. و فقط آن نوشته هایی که با مواضع سازمان ناهمذ دارند ، زیر چنین عنوانی جا می گیرند.

۳

رفیق تقی روزبه ظاهراً مخالف ستون "دیدگاه" نیست ، بلکه فقط مخالف معیارهای موجود درباره آن است. معیار پیشنهادی او همان "سه مؤلفه" هستند که قبلاً به آنها اشاره کرده ام: "مبارزه برای سوسیالیسم از امروز (وبه آترناتیو نظام سرمایه داری) و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و امپریالیسم، مبارزه برای آزادی های بی قیدو سیاسی، مبارزه علیه ارتجاع جمهوری اسلامی و سرنگونی انقلابی آن". البته انتخاب این "سه مؤلفه" به عنوان ترین و اساسی ترین مولفه های سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" خیلی چیزها را در باره ذهنیت رفیق تقی رو و آترناتیو مورد نظر او نشان می دهد. مثلاً (اگر این پیشنهادی اندیشیده شده باشد که قاعدتاً هم باید چنین باشد) ه نیست چرا در کنار آزادی های بی قید و شرط سیاسی ، از دموکراسی نام برده نمی شود؟ برای این که پای دولت به می آید؟ راستی اگر عده ای از "برادران مسلمان" یا "خواهران سوسیالیست" مخالف با رفیق تقی روزبه (در "مدنی" رها شده از چنگ جمهوری اسلامی یا در جامعه سوسیالیستی مورد نظر او) مزاحم آزادی بیان او شدند کسی باید آنها را سر جایشان بنشانند و از آزادی او دفاع کند؟ آیا آزادی های فردی بدون دموکراسی (یعنی بدون دو می توانند پا بگیرند و پابرجا بمانند؟ بگذریم! چون اینجا قصد پرداختن به جامعه آترناتیو مورد نظر او را ندارم. می خواهم فقط به معنای تشکیلاتی معیار پیشنهادی او بپردازم.

بدیهی ترین و بی واسطه ترین معنای تشکیلاتی پذیرش این "سه مؤلفه" پیشنهادی رفیق تقی روزبه به عنوان ه طبقه بندی نوشته های فردی این است که اولاً برنامه سازمان و نیز همه مصوبات سیاسی و تاکتیکی کنگره های آ به عنوان اسناد تعهدآور کنار بگذاریم. ثانیاً به سیستم تبعیت تشکیلاتی پایان بدهیم. البته چنین سازمانی می تواند در کاغذ برنامه و اساسنامه هم داشته باشد و قطعنامه های پر آب و تابی از طرف کنگره ها و حتی کمیته مرکزی صادر کند ، اما حق ندارد از نوشته های فردی ناهمخوان با آنها تیری کند. ممکن است رفیق تقی روزبه با این گیری من مخالف باشد و بگوید او چنین حرفی نزده است. اما من فکر می کنم این نتیجه گریز ناپذیر طرح پیشد اوست. زیرا او می گوید جز در ناهمخوانی با سه مورد بالا ، هیچ نوشته ای را نباید زیر عنوان "دیدگاه" قرار بد، گرنه نویسنده آن را به عضو ناتنی سازمان تبدیل کرده ایم. با این نگرش ، اگر کمیته مرکزی یا هیأت سردبیری ، از موضع اعلام شده در یک نوشته فردی اعلام تیری کند ، نه تنها نویسنده آن را ناتنی اعلام کرده ، بلکه عم سازمان بیرون رانده است. درسازمانی که ستون آزاد به دشنام تبدیل شود ، اعلام نظر سازمان در باره یک مو ناهمخوان فردی آیا می تواند چیزی کمتر از فتوای ارتداد تلقی شود؟

همچنین رفیق تقی روزبه جز "سه مؤلفه" طلایی اش همه اختلافات مربوط به مسائل دیگر را جزیی و بی اهمیت می کند: "پرسش این است که اگر مسئولیت یک نوشته را بعهده خود نویسنده می گذاریم، چه اشکالی دارد اگر به نظر او در مورد حوادث جاری و روزمره و فاقد اهمیت تعیین کننده (ونه مواضع عمومی و پایه ای سازمان) با مو سازمان مخالف باشد، چرا باید به ستون دیدگاه برده شود؟" در اینجا او هر چند راجع به مسائل جاری صحبت می ولی هر چیزی جز "مواضع عمومی و پایه ای سازمان" (که از نظر خودش همان "سه مؤلفه" هستند) را "فاقد اه تعیین کننده" اعلام می کند. به عبارت دیگر ، حتی مسائل مربوط به برنامه و استراتژی سوسیالیستی از نظر او اهمیت تعیین کننده اند. اما بگذارید برای روشن شدن قضیه "پرسش" را فقط روی همان "حوادث جاری و روزمر

یعنی مسائل مربوط به تاکتیک متمرکز کنیم. آیا مسائل تاکتیک مسائل بی اهمیتی هستند؟ به نظر من ، تشکیلات مسائل تاکتیک را بی اهمیت تلقی کند ، مسلماً نمی تواند اراده معطوف به اقدام جمعی سازمان بدهد ؛ چنین تشکیلات چه باشد ، قطعاً کنشگر سیاسی نیست و حتی فراتر از آن ، نمی تواند ادعای موجودیت سیاسی بکند. رفیق تقی رو درست در میانه بحثی که برای نشان دادن اهمیت "مسائل نو و مستحدثه" گشوده ، این مسائل را "فاقد اهمیت" قلمدا کند ؛ او در همان حال که می پذیرد زمانی بدون واکنش در برابر مسائل جاری نمی تواند یک سازمان زنده و باشد ، داشتن موضعی تشکیلاتی در باره این مسائل را جزیی و بی اهمیت می نامد! این تناقض گویی را چگونه توضیح داد؟ پاسخ روشن است: بنیادگرایی اندیویدیالیستی او عامل اقدام رها کننده و روشنگر در جریان توقف مسائل عملی را در فرد "آزاد" از هر نوع تعهد جمعی جستجو می کند. مجموعه این فردهای "آزاد" فقط می تواند کلی ترین مسائل نظری فاقد ارتباط مستقیم با مسائل عملی پیکارهای طبقاتی اشتراک داشته باشند.

اما نگاهی کوتاه به وظایف عملی "سه مؤلفه" پیشنهادی رفیق تقی روزبه نیز خالی از فایده نیست. او برای آن وظیفه عملی قائل است: متحد کردن همه "سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" و فراهم آوردن "یک شاخص ع برای طبقه بندی مقالات فردی. اما به نظر من ، هر دو وظیفه بیش از آن که بتوانند وظیفه ای واقعی داشته باشند قامت نظرات رفیق تقی روزبه دوخته شده اند.

وظیفه اول - "سه مؤلفه" پیشنهادی به جای متحد کردن هواداران سوسیالیسم ، در بهترین حالت دعوتی خواهد برای اتحاد فردهای "آزاد" طرفدار سازماندهی "جنبشی - شبکه ای" و البته مخالف با هر نوع سازماندهی مبتد سیستم تبعیت (اقلیت از اکثریت ، فرد از جمع و ...). این الکترون های آزاد به احتمال خیلی زیاد نخواهند توانست گسترش سازماندهی "جنبشی - شبکه ای" کار مفیدی انجام بدهند ، ولی مسلماً در ضدیت با سازمان های موجود چ مترقی (از احزاب گرفته تا اتحادیه های کارگری) و نیز ضدیت با دولت کارگری ، کوشا خواهند بود. بنابراین جرأت می توان گفت که نقدترین وظیفه عملی "سه مؤلفه" طلایی ، نه ایجاد اتحاد ، که ایجاد شکاف میان هواد سوسیالیسم است. اما اتحاد خود آنها چه می شود؟ تردیدی نیست که هر فرد "آزاد" از هر نوع تعهد جمعی به غریز که شده در می یابد که "یک دست صدا ندارد". بنابراین شروع می کند به راه اندازی اتحادی با دیگران. اما اتحادی بیش از هر چیز دیگر ، باید همچون منجیقی باشد برای پرتاب فرد "آزاد" به وسط صحنه ؛ جمع فر "آزاد" به طور اجتناب ناپذیر باید جمع "شخصیت" ها باشد که در آن همه باهم برابرند و البته بعضی ها "برابر مبانی اتحاد (که همان "سه مؤلفه" طلایی باشد) همان قدر متحد کننده چنین جمعی خواهد بود که کلمه توحید (قوا إلهة إلا الله تفلحوا) متحد کننده پیروان دین محمدی است. زیرا "سه مؤلفه" نمی تواند اینها را روی تعریفی از سوسیالیسم متحد کند ، بلکه فقط روی کلمه "سوسیالیسم" متحد می کند و این کلمه در ذهن هر یک از این فردهای "آزاد" متفاوتی دارد.

وظیفه دوم - سه مؤلفه پیشنهادی به جای فراهم آوردن "یک شاخص عینی" برای طبقه بندی مقالات فردی ، وسیله ای برای اعمال سلیقه های فردی تبدیل می شود. به این دلیل ساده که بیش از حد ، کلی و تفسیر بردار است. فرض کنید کسی مطلبی نوشته در دفاع از حزبیت و ضرورت تبعیت اقلیت از اکثریت. این نوشته را باید در راه سوسیالیسم تلقی کرد یا در مابینت با آن؟ اگر اولی است ، چرا رفیق تقی روزبه تبعیت اقلیت از اکثریت را بورژ می نامد؟ اگر دومی است ، چرا نفی این اصل جزو "عام ترین و اساسی ترین مولفه های سوسیالیست های رادیکال آزادیخواه" نیامده است؟ مثالی دیگر: اگر کسی در رد پیکار طبقاتی پرولتاریا به عنوان موتور گذار تاریخ سوسیالیسم مطلبی بنویسد ، باید آن را در راستای سوسیالیسم دانست یا نه؟ جواب مثبت به این سؤال خود دلیل گسست "سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" از اکثریت قریب به اتفاق هواداران سوسیالیسم در سراسر جهان بود. و جواب منفی ، طرح این سؤال را گریز ناپذیر خواهد کرد که چرا تعهد به پیکار طبقاتی پرولتاریا جزو "عام و اساسی ترین مولفه های سوسیالیست های رادیکال و آزادیخواه" نیامده است؟ و البته جواب های خود رفیق روزبه به این سؤال های ناگزیر مشکلی را حل نخواهد کرد ، چرا که معنای "یک شاخص عینی" این است که م از پیشنهاد کننده آن کاربرد داشته باشد و گرنه چیزی شبیه نامه های ملانصرالدین خواهد بود که برای خواننده فهمیدن آنها خود ملا باید حضور می داشت.

پنجم - رابطه مطالب گفتاری و نوشتاری

سؤال ششم رفیق تقی روزبه در باره رابطه مطالب گفتاری و نوشتاری است. حرف او این است که اگر قبول کن دیوار چینی میان محتوای تبلیغات گفتاری و کتبی وجود ندارد ؛ حساسیت روی مطالب کتبی منتشر شده در سازمان بی معناست و نشانه یک بام و دوهوا در معیارهای ما. زیرا روشن است که ما نمی توانیم مطالب گفتاری در رادیو و تلویزیون (کنترل کنیم.

این استدلال به چند دلیل نادرست است:

۱ - بدیهی است که یک بام و دوهوا غیر قابل دفاع است و تفاوتی در مقررات ناظر بر محتوای مطالب نوشتار گفتاری نباید وجود داشته باشد. همه تریبون های سازمان باید در خدمت پیشبرد سیاست های مصوب آن باشند و چرا باید نیرو و امکانات خودمان را وقف تریبونی بکنیم که سیاست های ما را پیش نمی برد؟

۲ - تفاوت ناگزیر در نحوه پیشبرد سیاست های سازمان در تبلیغات صوتی و تصویری با تبلیغات نوشتاری معنای این نیست که در رادیو و تلویزیون نمی شود با قاطعیت و صراحت خط سازمان را پیش برد. نگاهی به چگو کار هزاران ایستگاه رادیویی و تلویزیونی کوچک و بزرگ در چهار گوشه جهان کافی است تا بفهمیم و یاد بگیریم! چگونه گردانندگان آنها سیاست های خودشان را پیش می برند.

۳ - دلیل اصلی رفیق تقی روزبه در باره غیر قابل کنترل بودن مطالب گفتاری چیزی نیست جز چشم بستن آشک تمام تجارب ژورنالیسم رادیویی و تلویزیونی. او می گوید: "عرصه گفتاری ضرورت و اکنش فی البداهه و غیره" و در عین حال دشوار به لحاظ مهار کردن از پیش رایبه نمایش میگذارد. " آیا واقعاً این طور است؟ نه. اولاً مطالبی که در رادیو و تلویزیون بیان می کنند ، در غالب موا رد ، از پیش اندیشیده و آماده شده اند و در هر حال "واکنش البداهه" نیستند. شاید رفیق تقی روزبه دارد در باره کلمات و جمله بندی ها صحبت می کند؟ آری کلمات و جملات زبان شفاهی دقت زبان کتبی را ندارند ، اما در عین حال زبان شفاهی از جهاتی غنی تر از زبان نوشتاری است. در حال بحث در باره محتوای یک گفتار است ، نه ضرورتاً تک تک کلمات و جملات آن. ثانیاً گفتار برخلاف نوشت معمولاً در حضور دیگران بیان می شود و مخصوصاً غالب مطالب گفتاری در رادیو و تلویزیون به صورت مص گفتگو یا میز گرد هستند ، یعنی مجری رادیو یا تلویزیون که قاعدتاً باید مدافع سیاست های مصوب سازمان باشد ، یک طرف آن محسوب می شود و می تواند در جریان صحبت مداخله کند و از طریق طرح سؤال یا انتقاد مستق نظرات بیان شده ، در محتوای صحبت اثر بگذارد. به عبارت دیگر ، برخلاف تصور رفیق تقی روزبه ، مدافعان خط سازمان می توانند با استفاده از خصلت منعطف زبان شفاهی ، درست در میانه گفتگو ، در تک محور های بحث مداخله کنند ، چیزی که در مورد مطلب نوشتاری ممکن نیست.

۴ - بر خلاف ادعای رفیق تقی روزبه ، کنترل گردانندگان رادیو و تلویزیون بر مطالب آنها آشکارا بیشتر از ک مسؤولان سایت براین تریبون سازمانی است. زیرا اولاً در رادیو و تلویزیون ، تهیه کنندگان برنامه ها هستند که ته می گیرند با چه کسانی و در باره چه موضوعاتی صحبت کنند ، در حالی که در سایت سازمان معمولاً هر عضوی ، بدون دعوت کسی تصمیم می گیرد در باره موضوعی که مهم می داند ، مطلبی بنویسد. من تا به حال نشنیده ام که از اعضای سازمان نواری را خودش پر کرده و خواهان پخش آن از رادیو یا تلویزیون شده باشد. شاید هم اطلاعات ضعیف است؟ در آن صورت بهتر است رفیق تقی روزبه مرا از اشتباه در بیاورد. ثانیاً در رادیو و تلویزیون نخبه گرایی عمل می کند ، در حالی که در سایت سازمان چنین نیست. زیرا گردانندگان رادیو و تلویزیون برای گفت میز گرد و غیره معمولاً به سراغ کسانی می روند که در موضوع مورد نظرشان به اصطلاح "صاحب نظر" و "ما باشند. و حتی از این فراتر ، شناخته شدگی افراد نیز عامل مهمی در انتخاب آنها برای گفتگو در باره این یا آن مود است. بعضی از این ملاحظات شاید اجتناب ناپذیر باشد. زیرا همان طور که بیشتر یادآوری کرده ام ، در هر رسانه که مدیریت منابع کمیاب با برجستگی بیشتری مطرح باشد ، ضرورت گزینش و بنابراین قدرت گزینش گرا برجستگی بیشتری پیدا می کند. در رادیو و تلویزیون محدودیت زمانی عامل تعیین کننده ای است و به همین گردانندگان آنها سعی می کنند الویت های سیاسی خود را با دقت و سخت گیری بیشتری پیش ببرند ، در حالی ک رسانه های مجازی چنین محدودیت حادی وجود ندارد. مسلم است که نشریه چاپی (حتی امروز) نمی تواند همان در مورد مطالب ستون آزاد دست و دل باز باشد که سایت انترنتی.

.....

ششم - تجربه عملی تاکنونی ما

سؤال هفتم رفیق تقی روزبه ناظر است به تجربه تاکنونی ما در مورد طبقه بندی مطالب. او این تجربه را "علی وجود برخی کاستی ها و نا روشنی ها" در مجموع مثبت ارزیابی می کند و مشکل را فقط در پاره ای ابهام ها در تفکیک میان نوشته های فردی همخوان و ناهمخوان با مواضع سازمان می بیند.

به نظر من این ارزیابی رفیق تقی روزبه از پراتیک ما تعارفی بیش نیست. دلیل من هم پراتیک خود او در همین دو سال اخیر است. پراتیک او نشان می دهد که او پراتیک سازمان ما را تا زمانی که مقاله ای از او در زیر دیدگاه قرار نگرفته بود ، مثبت می دانست ؛ ولی بعد از آن او به هر کاری دست زده تا آن را به هم بریزد. او قید تنها مخالف ستون دیدگاه نبود و نه تنها ابهامی در معیارهای ناظر بر آن نمی دید ، بلکه به عنوان یکی از اعض کمیسیون سایت ، بارها نظر می داد که این یا آن مقاله در ستون دیدگاه گذاشته شود. فریاد او هنگامی بلند شد که ای از خود او را در ستون دیدگاه قرار دادند. چه فریادی! فحش نامه او به رفیق هم سنگرش که جرأت چنین کار

کرده بود ، نقطه عطفی بود در تاریخ سازمان ما و نیز نقطه آغاز همین بحرانی که اکنون گریبان مان را گرفته است. اعتراض او نخست ، موردی بود (یعنی که چرا من؟) و حتی وقتی مسؤول نشریه در رابطه با اعتراض او ، از مرکزی وقت خواست که تفسیری از مقررات موجود به دست بدهد ، او که در آن موقع عضو کمیته مرکزی هم ، گویا شخصاً جمع بندی نظر مرکزیت را به عهده گرفت که محصول اش مصوبه کمیته مرکزی دوازدهم ، به تاریخ نوامبر ۲۰۰۷ است (که به نظر من هر چند با قطعنامه کنگره اول ناهمخوانی هایی دارد ، ولی اگر به قانونیت تشکیلاتی پای بند باشیم ، تا زمانی که از طرف کنگره یا کمیته مرکزی ملغی نشود ، همچنان اعتبار قانونی دارد). اه گرماگرم بحران ناشی از فحش نامه ، رفیق تقی روزبه از اعتراضات موردی فراتر رفت و خود مقررات مصوب موجود را زیر حمله قرار داد. ولی مهم خود مخالفت با مقررات نبود ، چرا که هرکسی حق دارد از هر مصوبه انتقاد کند و از مجاری دموکراسی تشکیلاتی خواهان تغییر آن باشد. مسأله از آنجا به وجود آمد که او اصلاً م اجرایی مدلول مصوبات موجود در باره نوشته های ناهمخوان با مواضع رسمی سازمان گردید و به طرق گوناگون تلاش کرد آنها را فاقد اعتبار نشان بدهد. نمونه ای از تلاش های او را در همین نوشته او در ذیل مسأله هفتم می مشاهده کرد. رفیق تقی روزبه در اینجا به نوار چرخانی متوسل شده است که در بالای سایت دیده می شود:

« به سایت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) خوش آمدید. سایت راه کارگر مجموعه ای است از سایت کارگری، زنان، صوتی، ضد سرمایه داری، تجدید آرایش چپ و تمامی مطالب ارسالی به سایت راه کارگر صورتی که در چارچوب مفهوم وسیع چپ قابل گنجاندن باشد، در سایت درج خواهند شد.»

او می گوید عبارت "چارچوب مفهوم وسیع چپ" در این نوار چرخان نشان می دهد که معیار کلیدی ما همین بوده اما چنین استدلالی بسیار عجیب و مغالطه آمیز است ، به چند دلیل:

اولاً باید دید این نوار چرخان از کجا آمده است؟ آیا نوشته روی آن مصوبه کنگره یا کمیته مرکزی سازمان است؟ منفی است. بنابراین حتی اگر نوشته روی نوار چرخان دقیقاً همان چیزی را بگوید که رفیق تقی روزبه ادعا می باز هم نمی تواند در مقابل مصوبات کنگره سازمان سندیت و اعتبار داشته باشد.

ثانیاً در نوشته یاد شده ، عبارت "چارچوب مفهوم وسیع چپ" معیاری است برای "قابل گنجاندن" در سایت ، و ا هیچ وجه ناظر بر ستون دیدگاه نیست. در حالی که بحث رفیق تقی روزبه اصلاً در باره قابلیت گنجاندن شدن در ، نیست. این تفاوت آشکارتر از آن است که کسی متوجه اش نشود.

ثالثاً اگر وعده داده شده در نوار چرخان را یک تعهد مشخص تلقی کنیم ، مسلماً نه قابل اجراء است و نه تاکنون ا شده است. آیا رفقای ما همه نوشته های رسیده از چپ ها را در سایت آورده اند؟ نه. و نمی توانستند هم بیاورند ، انجام چنین کاری توان و فرصتی می خواهد که از امکانات ما بسیار فراتر می رود. بعلاوه ، حتی اگر می خواست می توانستند آن را اجرا کنند ، باز هم داور نهایی برای تشخیص این که چه چیزی در "چارچوب مفهوم وسیع چپ گنجد یا نمی گنجد ، مسلماً مسؤول (یا مسؤولان) سایت می بودند.

با توضیحاتی که دادم ، در پایان می خواهم یادآوری کنم که اگر مبنای درک رفیق تقی روزبه از سازمان همان باشد که در مقاله مورد بحث ما بیان شده است ، بی هیچ اغراق باید آن را "نه سازمان" بنامیم.